

چند مسأله‌ی اساسی ساختمان حزب

MLPD

راه انقلابی شماره: 10/73

1973

مترجم:

غلامرضا پرتوی

راه انقلابی

مسائل مارکسیسم – لنینیسم

ارگان تئوریک اتحادیه کارگران کمونیست آلمان

هیأت تحریریه: راه انقلابی

Willi Dickhut مسئول:

Deusbergerstr. 44 / 565 Solingen

Deusbergerstr.44 / 565 Solingen

راه انقلابی – شماره: 10/731

چند مسأله‌ی اساسی ساختمان حزب

فهرست مندرجات

- ۱- جوانب اساسی ساختمان حزب..... ۵
- ۱- مارکسیسم - لنینیسم، بنیان ایدئولوژیک حزب..... ۶
- ۲- برنامه، خط سیاسی حزب..... ۹
- ۳- سازمان، ابزار فعالیت عملی حزب..... ۱۲
- ۴- ساختمان حزب - از سازمان ایالت به حزب..... ۱۵
- ۲- مرکزیت دمکراتیک در حزب و جنبش کارگری..... ۱۹
- ۱- درباره‌ی اهمیت دمکراسی درونی حزب..... ۲۰
- ۲- بدون مرکزیت و انضباط، هیچ حزب مستحکمی به وجود نمی‌آید..... ۲۶
- ۳- جهت اجرای مرکزیت دمکراتیک در حزب..... ۳۳
- ۳- انتقاد و انتقاد از خود به عنوان قانون تکامل حزب و جامعه سوسیالیستی..... ۳۶
- ۱- انتقاد و انتقاد از خود به عنوان شیوه شناخت علمی..... ۳۶
- ۲- انتقاد و انتقاد از خود به عنوان قانون تکامل حزب انقلابی طبقه کارگر..... ۴۱
- ۳- انتقاد و انتقاد از خود به عنوان نیروی محرک ساختمان سوسیالیسم..... ۴۶
- ۴- انتقاد و انتقاد از خود به عنوان اساس ایدئولوژی و فرهنگ سوسیالیستی..... ۵۱

۱- جوانب اساسی ساختمان حزب

در جریان ساختمان حزب انقلابی طبقه کارگر باید به جوانب اساسی زیر توجه کرد:

۱- مارکسیسم - لنینیسم، بنیان ایدئولوژیک حزب.

۲- برنامه، خط سیاسی حزب.

۳- سازمان، ابزار فعالیت عملی حزب.

۴- مرکزیت دمکراتیک، اصل سازمانی حزب.

۵- انتقاد و انتقاد از خود، قانون تکامل حزب.

این پنج جانب اصولی، یک واحد دیالکتیکی را می‌سازد، که در آن، این و یا دیگری می‌تواند در شرایطی به جانب اصلی تبدیل شود. اما انسان مجاز نیست این جوانب را از هم جدا کند و یا یکی را نادیده انگارد. کسی که به این امر توجه نمی‌کند و حتی آگاهانه و یا ناآگاهانه سعی در جدا سازی آن‌ها دارد، یگانگی حزب را از بین می‌برد و بنیان حزب را تضعیف می‌نماید.

تاریخ جنبش جوان مارکسیستی - لنینیستی در جمهوری فدرال نشان می‌دهد، که چگونه این و یا آن جانب، به ویژه توسط روشنفکران خرده بورژوا از هم گسیخته می‌گردد و سازمان منشعب می‌شود. این امر برای مثال در مورد حزب کمونیست آلمان KPD (Rote Morgen) صادق بود، که مبنای ایدئولوژیکی‌یی را، که بخشاً در دسترس بودند، تحریف کرد، مرکزیت دمکراتیک را نادیده انگاشت و انتقاد و انتقاد از خود را به یک کاریکاتور مسخره تبدیل نمود. در KPD (Rote Fahne, Bochum) خط سیاسی

منحرف شد و مرکزیت دمکراتیک از بین رفت. که نتیجه‌ی آن سردرگمی، آشفتگی و انشعاب تشکیلات بود.

۱- مارکسیسم - لنینیسم، بنیان ایدئولوژیک حزب.

در چه چیزی حزب کمونیست خود را از دیگر احزاب کارگری متمایز می‌سازد؟ در "مانیفست حزب کمونیست" آمده است:

"بنابراین کمونیست‌ها عملاً قاطع‌ترین بخش احزاب کارگری جهان هستند که همیشه این احزاب را به پیشروی برمی‌انگیزند. و به لحاظ تئوریک برتری آن‌ها از بقیه توده پرولتاریا در این است که شرایط، سیر و نتایج عمومی جنبش پرولتری را درمی‌یابند."

کمونیست‌ها دیدگاه خود را در شرایط مبارزه طبقاتی از تئوری مارکسیسم، لنینیسم و اندیشه مائو تسه‌دون می‌گیرند. تئوری مارکسیسم - لنینیسم دارای اهمیت عظیمی است، هم برای ساختمان حزب انقلابی و هم برای مبارزه طبقاتی پرولتاریا. استالین در «درباره اصول لنینیسم» به ما می‌آموزد که:

"تئوری تجربه‌ی جنبش کارگری تمام کشورهاست، که شکل کلی بخود گرفته است. طبیعتاً، اگر تئوری با عمل انقلابی در هم نیامیزد، بی‌موضوع می‌گردد، همین‌طور اگر راه عمل، با تئوری انقلابی روشن نشود، کور می‌گردد. اما اگر تئوری در یک ارتباط گسست ناپذیر با عمل انقلابی ظهور کند، می‌تواند به نیروی عظیم جنبش کارگری تبدیل شود، لذا این تئوری، و فقط این تئوری می‌تواند به جنبش، امنیت، توانائی سمت‌گیری و درک پیوند درونی حوادثی را که در اطرافش در حرکت هستند، عطا کند، لذا فقط این تئوری می‌تواند به عمل یاری رساند، که نه فقط تشخیص دهد که در حال حاضر طبقه چگونه و به کجا حرکت می‌کند، بلکه همچنین، تشخیص دهد که در آینده نزدیک چگونه و به کجا می‌بایست حرکت نماید."

جنبش انقلابی پرولتری به حزب انقلابی نیازمند است، حزبی که مبارزه طبقاتی پرولتاریا را آگاهانه تدارک ببیند و هدایت نماید. اما زمانی حزب قادر به این امر است، که اعضایش مارکسیسم - لنینیسم را در جریان آموزش و پژوهش دائم کسب نموده و با عمل مبارزه طبقاتی پیوند دهند. یک حزب کارگری فقط زمانی می‌تواند انقلابی باشد، که بنیان ایدئولوژیک‌اش مارکسیسم - لنینیسم باشد. لنین می‌گوید: "بدون تئوری انقلابی، هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد". حزب ممنوع شده KPD و به ویژه حزب DKP از مارکسیسم - لنینیسم به عنوان بنیان ایدئولوژیک عدول کردند و تغییر ماهیت رویونیستی دادند.

بدین ترتیب مدتی است که KPD دیگر یک حزب انقلابی نیست، و DKP از زمان تشکیل‌اش هرگز چنین نبوده است، اگرچه این حزب جهت فریب توده‌ها به نادرستی خود را با تابلوی تئوری مارکسیسم - لنینیسم معرفی می‌کند.

انگلس در نامه‌یی به مارکس نوشت:

"آلمانی‌ها حتی یک بار هم نفهمیدند، که اهرم را از موضع تئوری خود به کار گیرند. ... اکثر آن‌ها خودشان تئوری را نمی‌فهمند و با آن نظریه پردازانه و دگماتیستی به عنوان چیزی، که می‌بایست از حفظ آموخته شود، و به راحتی برای تمام نیازها کفایت می‌کند، رفتار می‌کنند. این برای آن‌ها یک اعتبار است و نه یک راهنمای عمل."

فقط از این طریق می‌توان فهمید، که ده‌ها هزار مسئول حزب کمونیست آلمان KPD، مارکسیسم - لنینیسم را در مدارس حزبی و پژوهش شخصی ملانقطی و به صورت دگم کسب نموده، لذا جوهر آن را درک نکرده‌اند و به این جهت نیز نمی‌توانند آن را قاطعانه در عمل پیاده کنند. انطباق با رویونیسم رهبری اتحاد جماهیر شوروی کار مشکلی نبود، زیرا که بسیاری از اعضا احساساً درمی‌یافتند، که چیزی در سیاست رویونیستی رهبری درست نیست. تغییر ماهیت رویونیستی KPD به این دلیل ممکن گردید، که بنیان

ایدئولوژیک حزب گام به گام رقیق شد، تئوری مارکسیسم - لنینیسم جعل و رویزیونیسم و رفرمیسم تسلط یافت.

به این جهت، در ساختمان یک حزب انقلابی نوین بنیان ایدئولوژیک اهمیت قاطعی دارد. تئوری مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائو تسهدون می‌بایست خط هدایت کننده کلیه فعالیت‌های آن باشد. هر رفیقی باید تلاش کند، که هر چه عمیق‌تر در مسائل تئوریک نفوذ نماید، جوهر مارکسیسم - لنینیسم را درک کرده و دانش تئوریک را به عنوان راهنما به طور مشخص در عملکرد خود به کار گیرد.

بدون شفافیت ایدئولوژیک، ساختمان واقعی یک حزب انقلابی نمی‌تواند تحقق یابد. این شفافیت در تأسیس حزب کمونیست آلمان/ مارکسیست - لنینیست KPD/ML در پایان دسامبر ۱۹۶۸ وجود نداشت. در ابتدا می‌بایست بنیان ایدئولوژیک ایجاد می‌شد. KPD/ML در این مبارزه ایدئولوژیک درهم شکسته شد. این باید برای همه زنگ خطری باشد. از این روند منفی بعضی روشنفکران خرده بورژوا نتیجه می‌گیرند، که پیش از این که بتوان به ساختمان تشکیلاتی حزب پرداخت، باید حزب در مرحله اول ایدئولوژیک بنا شود. پتر و. (Peter W.) (اکتبر سرخ - شماره ۲ - فوریه/ مارس ۷۲) چنین می‌نویسد:

"این امر عمدتاً در مورد معضلات ایدئولوژیک و پیش شرط‌های ساختمان حزب است. وقتی از برنامه ساختمان حزب صحبت می‌شود، بعضی از رفقا آشکارا معتقدند، که مسأله اساساً بر سر اصول تشکیلات است. اما در واقعیت مسأله چنین است، که حزب را باید در مرحله اول ایدئولوژیک بنا نمود، در مرحله دوم سیاسی - برنامه‌ی و در مرحله سوم تشکیلاتی. ...

جوهر این نظر (Aussage)، که حزب می‌بایست ایدئولوژیک ساخته شود، این نیست، که باید خود را برای ایجاد خط عمومی متمرکز نمود. برنامه حزب سازی نه درباره ساختار برنامه‌ی، نه درباره استراتژی - تاکتیک و نه سازماندهی حزب آینده اطلاع مشخص می‌دهد. این ساختار فقط اصول

ایدئولوژیک را ذکر می‌کند، که بدون شرط باید بدان پای بند بود و راهی را نشان می‌دهد، که چگونه باید بسیاری مسائل حل نشده را توضیح داد."

از چنین برداشتی همان می‌تراود، که عذرا گرهارد (Ezra Gerhardt) در ژانویه ۱۹۷۰ در 'صبح سرخ' نوشت:

"نمایندگان هوشمند، که جهان‌بینی‌شان ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی است، بسیار علاقمند هستند، که این جهان‌بینی را نیز به پرولتاریا منتقل کنند."

نتیجه این دو نظر چنین است: در ساختمان حزب، روشنفکران باید رهبری را داشته باشند! (نگاه کنید به RW/4, Abschnitt IV). تئوری مارکسیسم - لنینیسم امتیاز روشنفکران نیست. این تئوری بنیان ایدئولوژیک حزب انقلابی کارگری است. کسی که از این بنیان ایدئولوژیک منحرف می‌شود، در باتلاق رویونیسم فرو می‌رود. کسی که خود را در امر ساختمان حزب به کسب تئوری محدود می‌کند، یک جانبه می‌شود و تئوری را از پراتیک جدا می‌سازد. انسان مجاز نیست یک جانب را از جوانب دیگر ساختمان حزب جدا سازد. کسی که چنین کند، از همان ابتدا در خط انحلال طلبی گام برمی‌دارد. فقط وحدت تمام جوانب به عنوان وحدت دیالکتیکی، ساختمان حزب انقلابی را تضمین می‌کند.

۲- برنامه، خط سیاسی حزب

در تاریخ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (بلشویک) آمده است که:

" آن طور که همه واقف هستند برنامه‌ی طبقه کارگر عبارت است از بیان منسجم و علمی فرموله شده‌ی اهداف و وظائف مبارزه طبقه کارگر. برنامه نه تنها اهداف نهائی جنبش انقلابی پرولتاریا، بلکه همچنین مطالباتی که حزب برای آن‌ها در راه رسیدن به هدف نهائی مبارزه می‌کند را معین می‌سازد."

بنیان‌های برنامه حزب برای تمام دوران مبارزه طبقاتی معتبر است. تبلیغ هدف نهائی یا هدف طولانی مدت باید در هر زمانی، یعنی در هر مرحله‌ی از مبارزه طبقاتی به این ترتیب انجام شود.

برنامه می‌بایست بر تجربیات عمومی جنبش کارگری تمام جهان تکیه کند، یعنی نکات برنامه باید با اصول مارکسیسم - لنینیسم در تطابق باشد. در این جا هیچ سازشی مجاز نیست، مثل برنامه وحدت گوتار (Gothaer) ۱۸۷۵، که توسط مارکس و انگلس مورد انتقاد قرار گرفت. اما پیاده کردن این اصول، که تابع یک سری از فاکتورهاست، چیز دیگریست. در پیشگفتار چاپ آلمانی مانیفست کمونیست (۱۸۷۲) چنین آمده است:

"مانیفست توضیح می‌دهد که، پیاده کردن عملی این اصول، تابع شرایط تاریخی موجود در هر مکان و در هر زمان می‌باشد."

در برنامه (یا در اساسنامه) خط سیاسی حزب تعیین شده است. خط سیاسی می‌بایست مملو از روح مارکسیسم - لنینیسم باشد، در غیر این صورت اپورتونیستی است. جانب عملی این خط توسط وظائف مشخصی تعیین می‌شود، که به یک مرحله خاص مبارزه طبقاتی گره خورده است. لذا برنامه فقط برای یک مرحله خاص معتبر است و باید با گذر به مرحله دیگر از نو تدوین شود. این بدان معنی نیست، که وظیفه خاص یک مرحله به مرحله دیگر قابل انتقال نخواهد بود، برای مثال تدارک و انجام اعتصابات اقتصادی.

اساسنامه اتحادیه کمونیستی کارگری آلمان KABD برای اولین مرحله مبارزه طبقاتی، مرحله عدم وجود وضعیت مبرم انقلابی تدوین شده است. این اساسنامه نه تنها به جانب تئوریک بلکه جانب عملی مبارزه طبقاتی را نیز دربرمی‌گیرد و وحدت ایدئولوژیک و عملی KABD را مستند می‌سازد. خط سیاسی تعیین شده در این جا نه تنها سمت دهنده‌ی کل فعالیت KABD، بلکه همچنین می‌بایست به عنوان پلی باشد بین سازمان و توده‌های وسیع.

برای ایجاد رابطه نزدیک بین حزب و توده‌ها، حزب از ابزار ترویج و تبلیغ استفاده می‌کند. این ابزار فعالیت عملی حزب را منعکس می‌نمایند. لنین در "درباره‌ی وظائف سوسیال دمکرات‌های روس" در مورد اهمیت آژیتاسیون و تبلیغ به ما چنین می‌آموزد:

"کار سوسیالیستی دمکرات‌های روس عبارت است از ترویج آموزش‌های سوسیالیسم علمی، اشاعه‌ی مفهوم صحیح درباره‌ی رژیم اجتماعی و اقتصادی

معاصر و مبانی و تکامل این رژیم و درباره طبقات مختلف جامعه‌ی روس، درباره‌ی روابط متقابل این طبقات و مبارزه‌ی آنان با یک دیگر، درباره‌ی نقش طبقه‌ی کارگر در این مبارزه و روش آن نسبت به طبقاتی که در حال سقوط و تکامل‌اند و نسبت به گذشته و آینده سرمایه‌داری و درباره‌ی وظیفه‌ی تاریخی سوسیال دموکراسی بین‌المللی و طبقه‌ی کارگر روسیه. تبلیغ در بین کارگران ارتباط لاینفکی با ترویج دارد و طبیعتاً در شرایط فعلی سیاسی روسیه و با سطح فعلی ترقی توده‌های کارگر، در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد. تبلیغ در بین کارگران عبارت است از این که سوسیال دموکرات‌ها در تمام تظاهرات خود بخودی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران به خاطر روز کار، مزد کار، شرایط کار و غیره و غیره با سرمایه‌داران پیدا می‌کنند، شرکت ورزند. وظیفه ما از این لحاظ عبارت است از آمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و روزمره زندگی کارگر، کمک به کارگران برای این که ذهنشان در این مسائل روشن شود، توجه کردن کارگران به عمده‌ترین سوء استفاده، کمک به آنان برای این که خواست‌های خود را از کارفرمایان، دقیق‌تر و عملی‌تر تنظیم نمایند، بالا بردن فهم کارگران در زمینه همبستگی و مصالح عمومی و آرمان عمومی کلیه‌ی کارگران روس به مثابه طبقه‌ی واحد کارگری که قسمتی از ارتش جهانی پرولتاریا را تشکیل می‌دهد.¹

ما این توضیحات اساسی در باره فعالیت یک حزب انقلابی کارگری را با مضمون اساسنامه خود در هم می‌آمیزیم، آنوقت ما اساس کار عملی حزب را در اختیار داریم. استالین در هجدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) می‌گوید:

"طبیعتاً داشتن یک خط درست سیاسی، اولین و مهمترین است. با این وجود ولی ناکافیست. یک خط درست سیاسی ضروری است، نه برای بحث کردن در مورد آن، بلکه برای پیاده کردن آن در عمل."

1- این نقل قول از آثار منتخب لنین، ترجمه فارسی اخذ گردیده است.

برای این امر ما به یک سازمان منسجم و منضبط حزبی محتاجیم.

۳- سازمان، ابزار فعالیت عملی حزب

بعد از تغییر ماهیت رویزیونیستی KPD، طبقه کارگر آلمان بدون حزب انقلابی بود. این وضعیت شبیه وضعیتی بود، که از طریق رشد رویزیونیستی SPD و انترناسیونال دوم به وجود آمده بود. در این ارتباط در «تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)» آمده است:

"از این، ضرورت یک حزب نوین، حزب مبارزه، یک حزب انقلابی، که به اندازه کافی شجاع است، که پرولتاریا را در مبارزه بر سر قدرت هدایت نماید، به اندازه کافی تجربه دارد، که هنگام قرار گرفتن در مناسبات بغرنج وضعیت انقلابی راه خود را تشخیص دهد، و به اندازه کافی نرمش دارد، که از گرد هر صخره‌یی بگذرد و راه خود را در رسیدن به هدف بیابد، منتج می‌گردد. بدون چنین حزبی به سرنگونی امپریالیسم و فتح دیکتاتوری پرولتاریا نمیتواند اندیشید. این حزب نوین، حزب لنینیسم است."

لذا، ساختمان یک تشکیلات حزب انقلابی، وظیفه‌یست الزامی. ولی آیا تأسیس KPD/ML در اواخر دسامبر ۱۹۶۸ راه درستی بود؟ کنگره مؤسس KPD/ML با وجود ناپختگی ذهنی سیاسی، با وجود کمبود پیش شرط‌های سازماندهی، سیاسی و ایدئولوژیک، کمیته مرکزی‌یی را انتخاب کرد، که از ابتدا قادر نبود، وظائف جامع یک کمیته مرکزی را به پیش ببرد. یک چنین کمیته مرکزی‌یی نه فقط از نظر سیاسی و ایدئولوژیک ضعیف - بلکه به طور ساده ناتوان از هدایت وظائف جامع رهبری بود.

کنگره مؤسس KPD/ML در برخی از روابط با اولین کنگره حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه در ۱۸۹۸ قابل مقایسه است. در «تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» درباره‌ی اولین کنگره، آمده است:

"در سال ۱۸۹۸ اولین کوشش نا موفقی جهت متحد کردن سازمان‌های مارکسیستی - سوسیال دموکراتیک یک حزب صورت گرفت. نخستین کنگره

حزب سوسیال دمکراتیک روسیه تشکیل شد. اما این کنگره هنوز حزب را به وجود نیاورد. نه برنامه‌یی داشت، نه آئین نامه‌ی حزبی و نه ارگان رهبری از یک مرکزی. محافل و گروه‌های جداگانه مارکسیستی تقریباً هیچ ارتباطی با هم نداشتند."

همان طوری که لنین ارزیابی کرد، این وضعیت، دوره سردرگمی، دوره ریزش و تزلزلات را به دنبال داشت. برای شروع مجدد ساختمان حزب، می‌بایست بر این دوره غالب شد. چنین دوره‌یی را KPD/ML نیز از سر گذراند. که در آن انشعابات بسیاری صورت گرفت. گروه Genger-Weinfurth، خیلی ساده، گروه مرکزی ZB را، که از کسانی تشکیل شده بود که خود را 'رهبران' می‌نامیدند، به جای کمیته مرکزی گروه Aust² نشاناد. این گروه [ZB] ارگان خود را نشر داد، ساختمان حزب از بالا تا پایین را اعلان نمودند. و برای این که بتواند حاکمیت بدون کنترل و خودسرانه خود را اعمال کند، مدعی شد که مرکزیت تنها اصل سازمانی است. در واقع به واسطه فعالیت کمیته مرکزی آوست Aust و گروه مرکزی گنگر Gengen، که هر کدام تلاش میکردند، از بالا تا پایین ساختمان حزب را عملی سازند، سردرگمی و پراکندگی وسعت یافت. اولین انشعاب در آوریل ۱۹۷۰، دومین انشعاب در آگوست همان سال را به دنبال داشت و پس از آن KPD/ML در پایان ۱۹۷۱ درهم شکسته شد (Rote Morgen) و از این زمان نیز مبارزه سیاسی در داخل KPD/ML در جریان است، که با وجود سرکوب عقاید توسط ZB دائماً تشدید می‌شود: یک انشعاب دیگر در پیش است (Rote Fahne - Bichum).

تحت شرایط ذکر شده وحدت با گروه‌های موجود تحت رهبری روشنفکران خرده بورژوا بی معناست. فقط اگر گروه‌ها یا افراد از نفوذ مصیبت بار عناصر خرده بورژوا آزاد شوند، می‌توان وحدت گام به گامی را در جریان یک همکاری هر دم نزدیکتر، بر اساس یگانگی ایدئولوژیک به پیش برد.

در امر ساختمان حزب باید به دو وجه سازماندهی توجه کرد:

۱- ساختمان منطقه‌یی حزب می‌بایست بر بنیان مرکزیت دموکراتیک، از طریق آموزش کادرها در پائین‌ترین سطح (گروه) و ادامه رشد آنها به بالاترین سطح (بخش و ایالت) در جریان وحدت همزمان گروه‌ها و رفقای منفرد سازمان‌داره شده به صورت سازمان ایالتی حزب و ایجاد یک رهبری ایالتی قادر به کار، در مرحله اول به صورت آزمایشی، بعد به صورت ارگان منتخب، و در جریان تعیین وظائف مشخص، صورت گیرد.

۲- ساختمان ملی حزب بر بنیان مرکزیت دموکراتیک، از طریق وحدت سازمان‌های ایالتی صورت گیرد. این امر با کمک یک رهبری مرکزی و ارگان مرکزی‌یی، که چنین وظیفه‌یی را نه به صورت اقدام سازمانی و وظیفه‌یی که از امروز به فردا می‌تواند خاتمه یابد، بلکه به صورت یک پروسه بنگرد، انجام میشود.

حتی اگر رهبری ایالتی نمی‌بایست به وجود آید، گروه‌های مجرا تحت رهبری یک مربی تعیین شده از سوی رهبری مرکزی می‌توانند به یک سازمان ایالتی *bereits* منتج گردند. با کمک رهبری مرکزی، می‌بایست پیش شرط‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی برای ساختمان حزب در قلمرو ملی، ایجاد شود.

ساختمان منطقه‌یی و ملی حزب از یکدیگر جدا ناپذیرند. آن‌ها دو جانب یک واحد دیالکتیکی هستند، مثل دموکراسی و سانترالیسم، آزادی و انضباط. بنابراین ساختمان حزب به صورت پروسه دیالکتیکی تحقق می‌یابد، که به موجب آن، تحت شرایطی که ساختمان در آن جریان دارد (زیرا که ساختمان حزب در هر ایالت مجزای آلمان غربی و در برلن غربی متفاوت تکامل می‌یابد) این و یا آن جانب عمده می‌شود. لذا: نه ساختمان یک جانبه حزب از بالا به پائین و نه از پائین به بالا، به همین جهت نه مرکزیت و نه دموکراسی غلّو آمیز مورد تأیید است.

در ساختمان حزب در تمام سطوح، مرکزیت دموکراتیک به عنوان پروسه دیالکتیکی اعمال می‌شود، در عین حال در ساختمان یک گروه، تا رسیدن آن به سطح عضویت (سه عضو)، مرکزیت جهت عمده را تشکیل می‌دهد. از این به بعد حقوق دموکراتیک در انطباق با اساسنامه بلافاصله اجرا می‌گردد. با گماردن مربی جهت راهنمایی گروه‌ها در بخش

خود، سانترالیسم فقط تا زمانی جهت عمده را تشکیل می‌دهد، که پیش شرط برگزاری کنفرانس نمایندگان بخش، که انتخاب رهبری بخش را انجام می‌دهد، فراهم آید. بدین ترتیب نیز اولین کنفرانس منظم نمایندگان ایالتی به وضعیت موقتی نماینده‌ی سانترالیستی ایالت توسط انتخاب رهبر ایالتی، کمیسیون کنترل ایالتی و کمیسیون حسابرسی ایالتی پایان می‌دهد. ارگان‌های مرکزی در ساختمان و فعالیت حزب نقش قاطعی ایفا می‌کنند.

در راه انقلابی شمار ۵ [RW5] آمده است: "هیچ کس نمی‌بایست بر این باور باشد، که ساختمان حزب انقلابی کارگری امر ساده‌ی است. این امر بستگی به این دارد، که همه مارکسیست - لنینیست‌ها متحداً برای ساختمان حزب بر بنیان مرکزیت دمکراتیک به عنوان یک واحد دیالکتیکی، کوشش صادقانه خود را به کار گیرند. لذا به خاطر مبارزه برای هدف بزرگ استراتژیک، نباید اختلاف عقاید در مسائل تاکتیکی تبعی را به مسأله اصولی جدلی، که فقط جلوی کار حزب و مبارزه طبقه کارگر را می‌گیرد، تبدیل کرد." فقط در مسائل اساسی می‌بایست به یک مبارزه اصولی، ایدئولوژیک دامن زده شود.

۴- ساختمان حزب - از سازمان ایالت به حزب

چه کسی در پایان ۱۹۶۸ در جریان تأسیس KPD/ML تجربه کافی در ساختمان حزب داشت؟ مطمئناً مؤسسين KPD/ML نداشتند، و KAB (ML) نیز می‌بایست در ابتدا روی چند مسأله اساسی در جریان ساختمان RJ (ML) کار می‌کرد، تا بعداً کار را با ساختمان سازمان حزبی به صورت سازمان ایالتی شروع نماید. چرا در این‌جا فوراً با ساختمان به صورت سازمان حزبی شروع نشد؟ چه تفاوتی بین سازمان ایالتی با حزب وجود دارد؟

تاریخ KPD/ML نشان می‌دهد، که تأسیس یک حزب انقلابی کارگری، بدون این که پیش شرط‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی حضور داشته باشد، متکبرانه و در عین حال ناشیانه بود، - در ابتدا می‌بایست این پیش شرط‌ها را به وجود می‌آوردند.

این اولین و اساسی‌ترین وظیفه در ساختمان حزب در چهار چوب سازمانی یک ایالت است. این سازمان ایالتی ادغام فدرالیستی چند مجمع جدا از هم بدون ارگان‌های رهبری و

اصول واحد نیست. بنیان سازمانی آن فقط می‌تواند مرکزیت دموکراتیک باشد. اگر پیش شرط‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی ایجاد شده باشد، در آن صورت وظیفه‌ی سازمان ایالتی انجام شده و ساختمان حزب در مفهوم حقیقی با فعالیت همه جانبه سازمان‌های حزبی و رهبری توده‌ها می‌تواند آغاز شود. بنابراین ساختمان حزب در دو دوره انجام می‌شود:

۱- دوره ساختمان حزب به صورت سازمان ایالتی

۲- دوره ساختمان حزب به صورت حزب کشوری

فعالیت سازمان ایالتی همانند فعالیت حزب است، ولی در مرحله آغازین. یک بار در ابتدا می‌بایست این مرحله شروع شود؛ این مرحله، آن طور که بعضی روشنفکران در عالم خیال می‌پرورند، به هیچ ترتیب نمی‌تواند مرحله‌ی ایجاد یک برنامه، به همان اندازه مرحله‌ی کار روی تحلیل طبقاتی باشد. مارکس در نامه به براهه (۱۸۷۵/۵/۵) می‌نویسد: "هر گام جنبش واقعی مهم‌تر از یک دوجین برنامه است. اما کسی که برنامه‌های اصولی تدوین میکند (بجای به تعویق انداختن آن به زمانی، که هماننداش به واسطه فعالیت مشترک طولانی‌تر آماده گردیده بود)، به نقطه‌ی عطفی در مقابل همه جهان دست می‌یابد که با آن سطح جنبش حزبی را می‌سجد."

اساسنامه KPD/ML فقط عدم توانائی بنیان گذاران آن را مدلل می‌سازد. KAB/ML و KPD/ML (RW) به خاطر ایجاد پیش شرط‌ها، دو سال وقت احتیاج داشتند، تا اساسنامه‌شان را در کنگره وحدت نمایندگان تصویب کنند - این اساسنامه محصول مبارزه ایدئولوژیک قبلی بود جهت تدوین یک خط مشترک سیاسی بر بنیان وسیعترین دموکراسی. به این جهت آن‌ها این خط را "اساسنامه" نامیدند، با وجودی که خصلت یک برنامه حزبی را دارد، زیرا این اولین کوشش برای ایجاد یک برنامه حزبی تحت شرایط آن زمان، تحت شرایط اولین دوره‌ی ساختمان حزب و تدوین بنیان‌هایش بود.

اولین کنگره 'حزب سوسیال دموکراتیک کارگری روسیه' آشفستگی و پراکندگی را هنوز نشان می‌دهد. در تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

آمده است: "در کار سازمان‌های محلی هنوز هیچ خط واحدی وجود نداشت، هیچ پروگرامی، هیچ اساسنامه‌ای، هیچ رهبری‌یی از یک مرکز موجود نبود." ما باید از آن بیاموزیم. ساختمان حزب در وسعت سازمان ایالتی می‌بایست این پیش شرط حزب انقلابی را در سه جانب به وجود آورد:

۱- ایدئولوژیک: این کافی نیست که ما آثار کلاسیک‌های خودمان را کتابی از حفظ کنیم. شناخت تئوریک را باید در تطابق با ویژگی‌های ایالت خود، وضعیت لحظه حاضر، وضعیت سیاسی و اقتصادی، طبقات و اقشار اجتماعی، سطح مبارزه طبقاتی، درجه شعور طبقاتی طبقه کارگر و غیره مشخص نمود. طبق درخواست لنین: "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص". این پروسه بدون اختلاف نظر و تضاد بسته نمی‌شود. در جریان مباحث اساسی و تجربیات عملی باید این تضادها، در خدمت وحدت اراده و عمل، حل گردند.

۲- سیاسی: در مرحله اولیه‌ی ساختمان حزب، به طور اجتناب ناپذیر یک سری اشتباهات سیاسی صورت می‌گیرد، از یک جانب به خاطر کمبود بنیان ایدئولوژیک و از جانب دیگر به خاطر کمبود تجربه عملی. به این ترتیب پاندول سیاست گاه زیاده از اندازه به راست و گاه زیاده از اندازه به چپ نوسان می‌کند. علت آن، کمبود تجربه، پیوند ناکافی با توده‌ها، تحلیل نارسا، تخیلات، تشخیص نادرست، درخواست‌های زیاده از اندازه، ارزیابی نادرست وضعیت، کاربرد دگماتیستی تئوری، بی صبری انقلابی، پس روی در مقابل مشکلات، عقب نشینی ناشی از فشار دشمن و غیره می‌باش. کوتاه سخن، این‌ها عوامل عینی و ذهنی هستند. این ضعف‌ها می‌بایست در اولین دوره ساختمان حزب برطرف شود.

۳- سازمانی: ناشی از ضعف سازمانی، نمی‌توان در مرحله آغازین، بر فعالیت همه جانبه یک حزب انقلابی، مسلط شد. خیلی چیزها را باید انجام داد. ضروری‌ست که خود را بر انجام مهمترین وظائف متمرکز کرد. لنین می‌گوید: "کمتر ولی بهتر" ساختمان حزب باید هم منطقه‌یی و هم ملی انجام گیرد. تا زمانی که در همه ایالات و شهرهای بزرگ آلمان فدرال گروه‌های محلی وجود ندارد، هنوز نمی‌توان از یک حزب در قلمرو ملی صحبت کرد. وظیفه سازمان ایالتی این است، که این پیش شرطها را گام به گام تحقق بخشد. بر پراکندگی جنبش مارکسیست - لنینیستی باید غلبه کرد، عناصر خرده بورژوا در سازمان یا

باید تجدید تربیت شوند یا از جمع اخراج گردند. کادرها می‌بایست رشد داده شوند و ارگان‌های رهبری کارآمد به وجود آورد، با تقدم عناصر پرولتاری. تشکیلات باید تجدید سازمان داده شود، یعنی مرکز ثقل آن بر ایجاد سلول‌ها در کارخانه قرار بگیرد. آموزش همه کادرها و اعضاء می‌بایست سیستماتیک بر مبنای برنامه مشخصی دنبال شود، نه مجرد، بلکه در رابطه با کار عملی حزب. باید یک سبک کار درست تدوین و انتقاد و انتقاد از خود دائمی انجام شود. کوتاه سخن، همه آن چیزهایی را انجام داد که در گذشته با عنوان "بلشویکی کردن حزب" مشخص می‌شد.

ایجاد بنیان ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی، حداقل در خطوط اساسی، وظیفه‌ی سازمان ایالتی به عنوان اولین دوره ساختمان حزب است. از این نظر ساختمان KABD در درجه اول یک آموزشگاه فعالیت انقلابی است.

ویلهلم لیبکنشت گفت: "پژوهش کردن، تبلیغ کردن، سازمان دادن"، و بدون این‌ها ما هیچ حزب انقلابی را نمی‌توانیم به وجود آوریم.

اهمیت اولین دوره ساختمان حزب به عنوان سازمان ایالتی همچنین در این است: در حالی که کمیته مرکزی Aust-انضمام یک انجمن مستقل یا یک سازمان متشکل از چندین گروه را، مثلا بخش‌های ریزش کرده KPD/ML (RF)، به صورت اتحاد درونی KPD/ML (RM) و یا به صورت زیرساخت کمیته مرکزی Aust-، یا تا حدی به صورت ابزار با اراده می‌نگرد، KABD اتحاد را به صورت پروسه همکاری هر روز فشرده تری در نظر می‌گیرد، که در آن استقلال سازمانی گروه‌های مورد نظر تا آن زمانی پابرجا میماند، که اختلاف نظرات آغازین و هنوز موجود ایدئولوژیک در جریان انتقاد و انتقاد از خود رفیقانه از بین برود و آن وقت اساسا دیگر هیچ مانعی در راه یکی شدن وجود ندارد. این روشن اتحاد برای مثال در اقدامات مشترک KAB (ML) و KPD/ML (RW) خود را آزموده است. با حرکت از بنیان‌های فوق‌الذکر ادامه ساختمان حزب به صورت مرحله دوم تحقق می‌یابد: ایجاد یک حزب انقلابی توده‌یی، از نظر ایدئولوژیک - سیاسی شفاف و به لحاظ سازمانی به اندازه کافی قوی، که نفوذش را در توده‌ها آنچنان گسترش دهد و

استحکام بخشد، تا در وضعیتی قرار گیرد، که جنگ طبقاتی پرولتاریا را رهبری کند. این یک راه طولانی و سخت، ولی تنها راه درست و موفقیت آمیز است.

از این رو اساسنامه KABD تأکید می‌کند که:

"برای ایجاد حزب کمونیست با وجود همه مشکلاتش می‌توان و باید مصممانه اقدام شود، تا از این طریق مترقی‌ترین پرولترها به هم بپیوندند، مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را بر بنیان مارکسیسم - لنینیسم هدایت کند، از خط پرولتری دفاع نموده و آن را تکامل دهد، اپورتونیسم را در صفوف خود ریشه‌کن کند، اصل سازمانی مرکزیت دمکراتیک را به کار ببندد و مبارزه را در تمام جبهه‌ها در مقابل سرمایه‌داران انحصاری سازمان دهد. جهت پیشبرد چنین حزبی KABD با تمام نیرویش مبارزه می‌کند."

۲- مرکزیت دمکراتیک در حزب و جنبش کارگری

در بورژوازی انحصاری یک دشمن کاملاً سازمان داده شده در مقابل طبقه کارگر ایستاده است. برای پیروز بر این دشمن، پرولتاریا به یک سازمان مبارز، که قادر باشد، مبارزه طبقاتی را در سخت‌ترین شرایط هدایت کند، محتاج است. این سازمان مبارز، حزب کمونیست است. توانائی این حزب، که همان هدایت طبقه کارگر و متحدین‌اش در جهت پیروزی بر امپریالیسم می‌باشد، بر صحت ایدئولوژی، سیاست و استحکام سازمانی آن تکیه دارد.

وحدت نظر در مسائل اساسی ایدئولوژیک - سیاسی پیش شرط وحدت و انسجام سازمان است. این وحدت نظر بنیان عملکرد یکسان حزب است. پیشروی با برنامه، اصولی و یکپارچه‌ی حزب، خلاقیت و فعالیت اعضای حزب را می‌طلبد، که با رهنمودهای مرکزی و تعهد اصولی برای همه اعضا در ارتباط است. مرکزیت دمکراتیک، یعنی اصل سازمانی حزب کمونیست و تشکلاتش، به این هدف خدمت می‌کند.

لنین قبل از هر چیز در مبارزه علیه اکونومیست‌ها در کنگره دوم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بعد از آن در مبارزه علیه اپورتونیسیم منشویک‌ها در مسائل سازمانی، مرکزیت دمکراتیک را سیستماتیک توضیح و تکامل داده است. مائو تسهدون آموزش مارکسیسم - لنینیسم در زمینه ساختمان حزب را به طور اساسی تکامل داده است. او در این ارتباط اصل مرکزیت دمکراتیک را همه جانبه با دیالکتیک ماتریالیستی و تئوری شناخت مرتبط ساخت و آن را به سطح نوینی ارتقاء داد.

مرکزیت دمکراتیک بعد از پیروزی انقلاب پرولتری، جایی که دولت، دیکتاتوری پرولتاریا، نیز بر این اصول سازمان یافته است، اهمیت باز هم بیشتری کسب می‌کند. مائو تسهدون در این زمینه نیز تئوری مارکسیستی را قاطعانه تکامل داده است. او بر مبنای یک تحلیل علمی و دیالکتیکی از تجربیات تاریخی، تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین نموده و در اجرای آن ابزار اصلی تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا را دیده است. جهت ادامه انقلاب ضروری بود، که مرکزیت دمکراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در رابطه با انتقاد و انتقاد از خود توده‌های وسیع، گسترش یابد، به دمکراسی پرولتری و به انتقاد توده‌یی از پائین در چهار چوب اصل سوسیالیستی میدان داده شود. این وسیله‌ی قاطعی بود جهت خلع قدرت بورژوازی و جلوگیری از احیای سرمایه‌داری در چین.

۱- درباره‌ی اهمیت دمکراسی درونی حزب

مرکزیت دمکراتیک اساس ساختار سازمانی حزب است. مرکزیت دمکراتیک یک واحد دیالکتیکی است از دمکراسی و مرکزیت، از آزادی و انضباط. دمکراسی و آزادی نمی‌بایست مطلق، جدا از مرکزیت و انضباط، در نظر گرفته شود، جایی که خود آن‌ها هدف نیستند، بلکه وسیله‌ی است برای تحکیم سازمان و اعمال خواست‌های طبقاتی پرولتاریا. بدین جهت مائو تسهدون می‌گوید:

"اما این آزادی، آزادی با رهبری است و این دمکراسی، دمکراسی هدایت شده از مرکز است، نه آنارشی."³

3- مائو تسهدون - درباره‌ی حل صحیح تضادهای درون خلق

دمکراسی و مرکزیت، آزادی و انطباط با هم مرتبط هستند. آن‌ها در هر زمانی دو جانب یک تضاد را تشکیل می‌دهند و همدیگر را متقابلاً مشروط می‌کنند. یکی بدون دیگری نمی‌تواند برای مدت طولانی وجود داشته باشد.

در شرایط سوسیالیسم، در درون خلق مرکزیت دمکراسی اجرا میشود. آنچه که مائو تسهدون در نوشته "حل صحیح تضادهای درون خلق" درباره واحد دیالکتیکی از دمکراسی و مرکزیت در درون خلق بیان می‌کند، در مورد مرکزیت دمکراتیک در حزب نیز معتبر است:

"در درون خلق دمکراسی با مرکزیت و آزادی با انطباط مربوط است. همه‌ی این‌ها دو جانب متضاد یک کل واحد را می‌سازد؛ آن‌ها متضاد و همچنین یگانه هستند و بدین جهت ما نمی‌بایست یکجانبه، یکی را برجسته کنیم و دیگری را نفی نمائیم. در درون خلق نمی‌توان بدون آزادی، به همان نسبت بدون انطباط، بدون دمکراسی و به همان نسبت بدون مرکزیت دوام آورد. یک چنین وحدتی از دمکراسی و مرکزیت، از آزادی و انطباط، همان مرکزیت دمکراتیک ماست."

دمکراسی، بنیان و پیش شرط ضروری مرکزیت است. مائو تسهدون در سخنرانی در یک کنفرانس سال ۱۹۶۲ تأکید می‌کند:

"بدون دمکراسی نمی‌تواند مرکزیت صحیحی وجود داشته باشد؛ از آن جایی که انسان‌ها دارای عقاید متفاوتی هستند و یک درک واحد ندارند، اجرای مرکزیت غیر ممکن است."

کسی که مثل طرفداران اداره مرکزی خود خوانده‌ی گنگر به این مسأله توجه نکند و بخواهد بدون دمکراسی و آزادی اراده، یک مرکزیت صادر شده از بالا را به وجود آورد، سازمان‌های حزب را از هم می‌پاشد. حزب کمونیست محتاج یگانگی دموکراسی و مرکزیت است، به طوری که دمکراسی برای تحقق مرکزیت ضروریست و برعکس

مرکزیت گسترش دموکراسی را هدایت می‌کند، و هر دو مجدداً به صورت وسیله‌ی جهت ایجاد یگانگی، مؤثر واقع می‌شوند و غیره.

بنابراین، یگانگی دموکراسی و مرکزیت یک پروسه تبدیل دائمی دیالکتیکی از دموکراسی به مرکزیت و از مرکزیت به دموکراسی است. در این پروسه، یگانگی و استحکام سازمان حزب فزاینده رشد می‌یابد.

حال، دموکراسی درون حزبی چگونه است؟ و چرا بنیان مرکزیت را می‌سازد؟

توده اعضای حزب ارباب خودش در حزب است. اعضاء خط سیاسی حزب را تعیین می‌کنند، مسئولیت توان مبارزه و یگانگی تشکلات حزب، صحت سیاست و اجرای خط سیاسی را بر عهده دارند. اعضای حزب ارگان‌های رهبری را انتخاب و فعالیت آن‌ها را منظم‌اً کنترل می‌کنند و در جریان پیشنهادات مشخص و انتقاد واقع‌بینانه از رهبری، سهم مهمی در تصحیح کار حزب ایفا می‌نمایند.

اعضای حزب در جریان فعالیت محلی تجارب عملی زیادی کسب می‌کنند، که باید ارزیابی شود. دموکراسی درون حزبی ضروری‌ست، تا بدان وسیله اعضاء بتوانند آشکارا تجربیات خود را عرضه کنند و همه معضلاتی، که با مسائل ایدئولوژیک، برنامه‌ی و تاکتیکی و با اجرای خط سیاسی حزب پیش می‌آید، بتوانند آشکارا، واقع‌بینانه و انتقادی بحث شوند. به این جهت در اساسنامه KABD پاراگراف ۵ چنین آمده است:

"عضو حق دارد: ۱- در درون حزب نظرش را آزادانه بیان کرده و واقع‌بینانه به عملکرد همه ارگان‌ها همچنین مسئولین و اعضاء، بدون در نظر گرفتن جایگاه آن‌ها، انتقاد کند."

دانستنی‌هایی که اعضاء بدست آورده‌اند و در بحث درون حزبی عرضه می‌کنند، اغلب جدا جدا و نا هماهنگ است. لذا ارگان‌های رهبری باید تجارب غنی عملی اعضای حزب را جمع بندی و متمرکز کنند و آنرا به شکل سیستماتیک درآورند. تصمیمات درست فقط این چنین می‌تواند اتخاذ شود. اگر انسان بخواهد تجارب را جمع‌بندی کند، نخست باید با

آنها آشنا شود. بدین جهت بحث آزاد و دمکراسی درون حزبی برای آماده سازی مرکزیت، ضروری است. لذا حل صحیح تضادها در حزب به دمکراسی نیاز دارد. جهت حل تضادها، باید آنها را شناخت. اگر نظرات رفقا شناخته نشود، نمی توان درست را تقویت و نادرست را تصحیح کرد. حزب مبتنی است بر یگانگی تشکیلات، بر وحدت عمل، بر مرکزیت، بر یگانگی نظرات برنامه‌یی، تاکتیکی و سازمانی، بر یگانگی باورها، که یگانگی اراده را تضمین می‌کند. یگانگی نظرات چیز تمام شده، چیزی، که یک بار برای همیشه ارائه گردیده، نیست، بلکه پروسه‌یی است دیالکتیکی.

فقط از طریق بسط دمکراسی در پیوند با انتقاد و انتقاد از خود، فقط از طریق مبارزه ایدئولوژیک فعال، از طریق توانائی در آموختن از اشتباهات و تصحیح نظرات نادرست، می‌تواند یگانگی بر پایه اصول، یگانگی بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و خط سیاسی درست تحقق یابد.

اگر تضادهای ایدئولوژیک - سیاسی، به خاطر حفظ صلح عزیز، به خاطر عدم ایجاد مشکلات، به خاطر نرنجاندن دوستان و از این قبیل، پرده پوشی شود، یگانگی نظرات نه تنها هیچگاه تحکیم نمی‌شود، بلکه متلاشی می‌گردد. نتیجه حتمی آن فرو ریزی مناسبات سازمانی، مرکزیت دمکراتیک و اصول است، که به انشعاب می‌انجامد و حزب پراکنده می‌شود. ریزش KPD/ML (پرچم سرخ، بوخوم) همانند تعداد بسیاری انشعابات در KPD/ML (صبح سرخ) نتیجه‌ی عدم توجه به دمکراسی درون حزبی، سرکوب انتقاد و انتقاد از خود اصولی توسط گروه مرکزی گنگر، یا کمیته مرکزی آوست می‌باشد. هم کمیته مرکزی آوست و هم گروه مرکزی گنگر سرکوب دمکراسی و کتمان مبارزه درون حزبی از اعضای حزب را، با تئوری "مرکز ثقل مرکزیت است" توجیه می‌کردند. این تئوری چیزی نبود به جز ابزاری در دست روشنفکران خرده بورژوا، که رهبری را در کمیته مرکزی آوست و گروه مرکزی گنگر قبضه کرده بودند تا بدین وسیله رهبری خود را با قطع دمکراسی درون حزبی، تثبیت نمایند.

معرفی کامل ایدئولوژیک - سیاسی اعضاء رهبری به اعضای حزب، جهت گسترش دموکراسی، مبارزه فعال ایدئولوژیک به عنوان وسیله‌ی جهت تحکیم مداوم یگانگی حزب و ممانعت از انشعاب، ضروری‌ست. یعنی باید به اعضای حزب درک‌های متفاوت را آشکار و کامل نشان داد، تا بدین وسیله آن‌ها خودشان بتوانند تعیین کنند، که چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است.

لنین چندین بار به ضرورت و اهمیت معرفی کامل اشاره کرده است و آنرا نیز، جهت جلوگیری از آن انشعابات، که کلا می‌توانند پیش‌گیری شوند، ابزار اصلی می‌بیند. او می‌گوید:

"اکنون واقعاً وقت آن رسیده است، که با داده‌های محفلی سکتاریستی قطع رابطه کنیم و - در حزبی که به توده‌ها تکیه می‌کند - مصمم راه حل ارائه دهیم: روشنائی بیشتر! حزب باید همه چیز را بداند. جهت ارزیابی همه‌ی اختلاف نظرات، همه‌ی بازگشت‌های مجدد به رویونیسم و همه تخلفات از اصول و غیره، می‌بایست همه‌ی، با قطعیت همه‌ی ماتریال در اختیار حزب گذاشته شود. به قدرت قضاوت مستقل کارگران حزب بیشتر اعتماد کنیم."

و ادامه می‌دهد:

"در ابتدا می‌خواهم به این سؤال که: 'چه چیزی را نباید انجام داد' (چیزی را که انجامش کلا مجاز نیست، و چه چیزی را نباید انجام داد، تا انشعابی را باعث نشود) جواب بدهم: پنهان نکردن انگیزه‌های ایجاد و تقویت کننده انشعاب از حزب، پنهان نکردن هیچ یک از شرایط و روندهائی که این انگیزه‌ها را می‌نمایانند." (نامه به هیأت تحریریه ایسکرا)

اما در هر حزبی وقتی هم که خطر انشعابی آن را تهدید نمی‌کند، همواره درک‌های متفاوت سیاسی وجود دارد و اعضای حزب باید آن‌ها را بشناسند، تا نظرات غلط را تصحیح کنند و یگانگی حزب را به موقع به وجود آورند. بدون پیش شرط معرفی (publizität) کامل

نمی‌توان دمکراسی درون حزبی و ناشی از آن یگانگی نظرات وجود داشته باشد. در این ارتباط، لنین در "چه باید کرد؟" می‌گوید:

"هر کسی تصدیق می‌کند که لازمه «اصل دموکراسی وسیع» دو شرط ضروری زیرین است: نخست معرفی کامل و دوم انتخابی بودن تمام مقامات. بدون معرفی و آن هم چنان معرفی‌یی که تنها محدود به اعضای سازمان نباشد، صحبت از دمکراتیسم خنده‌دار است."

اگر KPD/ML (پرچم سرخ، بوخوم) اخیراً نشان داد، که انشعاب و حتی انحلال تشکیلات، تا زمانی که گسترش دمکراسی درون حزبی و معرفی کامل از نظر ایدئولوژیک - سیاسی تضمین نشده باشد، اجتناب ناپذیر است، KABD نشان می‌دهد، که چگونه دمکراسی بنیان قدرت نبرد و یگانگی یک تشکیلات کمونیستی را می‌سازد. اولین نشست مرکزی نمایندگان ما (1. Zentraler Delegiertentag) توانست با تصویب اسناد مختلف، قبل از هر چیز اساسنامه و برنامه‌ی عمل، یک خط واحد ایدئولوژیک - سیاسی را تعیین کند. یگانگی تشکیلات بر اساس این خط درست، اساساً به این جهت است، که در جریان تدارک و برگزاری نشست نمایندگان، گسترده‌ترین دمکراسی به عمل آمده بود.

دمکراسی نیز ضروری‌ست، تا بدان وسیله کل حزب ابتکار عمل و فعالیت را گسترش دهد. مائو تسه‌دون در مقاله‌ی "نقش حزب کمونیست چین در جنگ ملی" می‌نویسد:

"این ابتکار باید به طور مشخص در این جهت بیان یابد که ارگان‌های رهبری، کادرها و اعضای حزب، نیروی خلاقه خود را به کار اندازند، حس مسئولیت و شور و شوق نسبت به کار نشان دهند، بدون پروا و به جا سؤالات خود را مطرح کنند، نظرات خود را بیان نمایند، از معایب انتقاد کنند و همچنین ارگان‌ها و کادرهای رهبری را به طور رفیقانه کنترل کنند. و گر نه ابتکار مورد بحث ما سخنی پوچ و تو خالی خواهد بود. گسترش این ابتکار منوط به دمکراتیزه کردن زندگانی حزب است. در صورت فرو کش زندگانی

دمکراتیک در حزب گسترش این ابتکار هدف تحقق ناپذیر است. تربیت انبوه کثیری از افراد شایسته تنها در محیطی دمکراتیک امکان پذیر است."

آخرین جمله به ویژه در این زمان برای ما مهم است. کادرها فقط در اتمسفر دمکراتیک می‌توانند خود را رشد دهند. آن‌ها می‌بایست تجربیات شخصی خود را در فعالیت کمونیستی محلی، کسب نمایند. این اولین و مهم‌ترین است؛ اما کافی نیست. آشنا شدن با تجربیات دیگر، جهت توانمندی در مقایسه، گسترش افق دید و کسب شناخت از مسائل اساسی، ضروری است.

برای این که رشد رفقا متوقف نشود و فقط بر تجارب غیر مستقیم تکیه نکنند، می‌بایست مجموعه‌ی تجارب عملی کل حزب و جنبش کمونیستی بین‌المللی را بشناسند و مطالعه کنند. برای این امر دمکراسی و موضع انتقادی ضروری است. شیوه‌های رهبری دمکراتیک رهبران نیز به دمکراسی تعلق دارد. فقط با روش‌های دمکراتیک مباحثه، انتقاد و اقتناع صبورانه، می‌توان رشد اعضاء به کادرها را ارتقاء داد، نه با اقدامات اداری و جبری.

۲- بدون مرکزیت و انضباط، هیچ حزب مستحکمی به وجود نمی‌آید.

در حزب نه فقط دمکراسی، بلکه مرکزیت نیز باید باشد. مرکزیت بدون دمکراسی بنیاد وجود داشته باشد، زیرا این به معنی اپورتونیزم چپ است. اما بدون مرکزیت نیز دمکراسی معنایش را از دست می‌دهد. دمکراتیک کردن یک جانبه و افراطی بدون مرکزیت به معنای اپورتونیزم راست است و از نظر ایدئولوژیک و سازمانی به وحدت نمی‌انجامد. حزب به یک کلپ بحث کنندگان تنزل می‌یابد؛ که پراکندگی و تجزیه سازمان نتیجه آن خواهد بود.

فقط هنگامی که دمکراسی با مرکزیت مرتبط شود، می‌تواند یگانگی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی، و عملکرد هماهنگ وجود داشته باشد. لذا مرکزیت در بعضی شرایط مشخص مهمتر از دمکراسی می‌گردد و حتی در روند غیر قانونی بودن حزب مسلط می‌شود. به این جهت مائو تسه‌دون می‌گوید:

"... که حزب کمونیست نه فقط به دموکراسی احتیاج دارد، بلکه به مرکزیت احتیاج بیشتری دارد." (سبک کار حزب را اصلاح کنیم)

مائو تسه‌دون در همین سخنرانی سال ۱۹۶۲ اساس مرکزیت را مشخص می‌کند:

"مرکزیت یعنی چه؟ در مرحله اول ضروری‌ست، که عقاید درست را متمرکز کنیم، بر این مبنا ما به درک‌های یگانه، سیاست یگانه، برنامه‌های یگانه، فرماندهی یگانه و اقدامات یگانه می‌رسیم. این یعنی مرکزیت و یگانگی."

بنابراین قبل از هر چیز ضروری است، که نظرات درست انسان‌های خارج از حزب و بخصوص اعضای حزب را ارزشیابی کرد و در شکل ساده‌ی قابل فهمی متمرکز نمود. این امر به خصوص وظیفه ارگان‌های رهبری است. فقط بدین طریق خط سیاسی درست تدوین می‌شود، می‌توان تصمیمات درست اتخاذ نمود و خط مشی مشخص سازمان را برای اجرا، به دیگران ابلاغ نمود. این پیش شرطی است برای عملکرد هماهنگ حزب.

مرکزیت دموکراتیک بر تئوری شناخت مارکسیستی تکیه دارد. این، دموکراتیک است، زیرا تجربیات عملی اعضای حزب و تجارب بین‌المللی، اساس عملکرد مجموعه حزب را تشکیل می‌دهد. این مرکزگرا است، زیرا تجارب عملی پراکنده و عمدتاً غیر سیستماتیک اعضای حزب، خود به خود به یک خط درست و عملکرد هماهنگ تبدیل نمی‌شود، بلکه در رابطه با تجارب بین‌المللی، باید در مرحله اول در مرکز متمرکز و جهت تدوین یک خط واحد روی آن‌ها کار شود.

دانستنی‌هایی را که اعضای حزب در ابتدای فعالیت سیاسی‌شان کسب می‌کنند، عمدتاً ادراکات حسی هستند. این‌ها فقط دانستنی‌های جزئی‌اند، که تک تک اعضایی، که هنوز با تجارب عمومی طبقه کارگر کل جهان، یعنی با تئوری مارکسیسم - لنینیسم در ارتباط قرار نگرفته‌اند، در عمل به دست می‌آوردند. این وظیفه ارگان‌های رهبری است، که اولاً در دانستنی‌های جزئی اعضا پژوهش کند، آن را به طور اساسی و انتقادی مورد بررسی قرار دهند، عقاید مختلف را سیستم بندی کرده و تجارب تبیین را جمع بندی نمایند. دوماً به وسیله سازماندهی کلاس‌های آموزشی و پژوهش جمعی و شخصی، این دانستنی‌های

جزئی را با تجارب عمومی پیوند دهند. بدین وسیله یک جهش کیفی صورت می‌گیرد و دانستنی حسی به یک شناخت منطقی تحول می‌یابد، که هماهنگی دیالکتیکی دانستنی‌های کسب شده در عمل با تجارب عمومی را منعکس می‌سازد. بر این اساس می‌بایست مصوباتی تنظیم شود (یا یک خط مشی، یک برنامه و غیره تدوین گردد).

تا این‌جا هنوز پروسه شناخت بسته نشده است؛ زیرا در این مرحله از شناخت تصمیم‌گیری در مورد صحت قطعنامه، درستی و نادرستی بخش‌هایی از آن، این که این قطعنامه عقاید درست و تجارب تیپیک اعضای حزب را بیان می‌کند، این که آیا دانستنی‌های جزئی درست هماهنگ شده است و این که آیا قطعنامه با نیازمندی‌های شرایط موجود تطابق دارد، هنوز کاملاً امکان‌پذیر نیست.

معیار حقیقت عمل است. بدین جهت باید قطعنامه برای اعضاء مدلل شده و توضیح داده شود، تا بدین ترتیب جوهر آن را درک کنند و بتوانند در عمل پیاده نمایند. (این برای خط مشی‌ها، برنامه‌ها و شیوه‌های کار و غیره نیز صادق است) در جریان اجرای قطعنامه (تحقق برنامه و غیره) دومین جهش، که مهمتر از جهت اول است، حادث می‌شود؛ جهش از شناخت منطقی به عمل انقلابی. فقط در این لحظه، در حین اجرا، صحت قطعنامه در عمل محک می‌خورد. بدین ترتیب پروسه شناخت بسته می‌شود.

جهت جمع‌بندی تجارب اعضاء در جریان تحقق قطعنامه‌ها، باید ارگان‌های رهبری کنترل سیستماتیکی را بر اجرای آن‌ها سازمان دهند. آن‌ها فقط بدین ترتیب صحت و عدم صحت قطعنامه را درمی‌یابند. وقتی در جریان کنترل مشخص می‌شود که یک قطعنامه ناکافی یا یک جانبه بوده، یا با شرایط تطابق نداشته است، آنگاه باید قطعنامه‌ی جدیدی تدوین شود، یا همان قطعنامه تصحیح گردد، لذا تجارب جدید کسب شده در جریان اجرای قطعنامه، اساس این تغییر را می‌سازد. بدین جهت قطعنامه جدید و یا تصحیح شده، بهتر با الزامات آن شرایط انطباق دارد. بعد از این که قطعنامه تصحیح شده (یا خط مشی، برنامه و غیره) تحقق یافت، می‌بایست مجدداً تجارب جمع‌بندی شوند. بعد از آن یک بار دیگر قطعنامه تصحیح می‌شود.

وضعیت سیاسی چیز ثابتی نیست، بلکه به طور دائم در تکامل است. با این تکامل، تجارب سیاسی اعضای حزب نیز تکامل می‌یابد و همراه آن شناخت ارگان‌های رهبری رشد می‌کند. این شناخت را پایانی نیست. تمرکز دیدگاه‌ها، اجرای عملی قطعنامه‌ها، جمع‌بندی تجربیات جدید در حین اجرا و تصحیح قطعنامه‌ها و غیره، همه و همه یک پروسه لایتناهی، مارپیچی و پیش روندهی شناخت را تشکیل می‌دهد، که همراه آن قطعنامه‌ها، برنامه‌ها، خط مشی‌ها، تئوری‌ها با هر حرکت مارپیچی در پروسه شناخت، صحیح‌تر، کامل‌تر و مشخص‌تر می‌شود.

برای رسیدن به عملکرد یکسان اعضای حزب، اعتقاد به صحت خط و ضرورت پیاده کردن آن کافی نیست؛ اعتقاد باید به وسیله انضباط هماهنگ همه اعضای حزب تکمیل شود:

"همه تشکیلات باید مطیع انضباط واحد باشد:

تبعیت فرد از تشکیلات؛

تبعیت اقلیت از اکثریت؛

تبعیت سطح پائین از بالا؛

تبعیت کل تشکیلات از رهبری مرکزی." (اساسنامه KABD)

انضباط برای همه اعضا از جمله رهبران دارای مسئولیت به یک اندازه لازم الاجرا می‌باشد. هر عضو بر طبق اساسنامه موظف به رعایت انضباط است. برای مثال این بر اجرای بدون شرط قطعنامه‌های "مجمع مرکزی نمایندگان"، رهبری مرکزی و در این راستا همه ارگان‌های رهبری منتخب، شامل می‌گردد. این جزو انضباط حزبی است، که یک عضو آن قطعنامه‌هایی را نیز، که شخصا با آنها موافق نیست و صحت آنها را هنوز قبول ندارد، اجرا کند. او حق دارد، که نظر مخالف خود را حفظ کند. اما او می‌بایست سعی کند، که در کار عملی صحت قطعنامه را بیابد.

حزب خواهان اجرای منضبط قطعنامه‌هایی است، که صحت آنها را اکثریت اعضا و رهبران باور دارند. ولی قطعنامه‌ها باید با خط سیاسی برنامه، منطبق باشد. فقط هنگامی

که قطعنامه‌ها در مخالفت با اصول مارکسیسم - لنینیسم و خط برنامه‌ای حزب قرار می‌گیرند، باید با آن‌ها مبارزه کرد، تا بدین وسیله قطعنامه‌های نادرست بتوانند بررسی و تصحیح شوند. برعکس وقتی قطعنامه‌های صحیح از جانب اعضای ناوارد یا حتی با برخورد خصمانه، مورد حمله قرار می‌گیرد، باید قاطعانه از آن‌ها دفاع شود.

حزب یک مجمع داوطلبانه مبارزه است، که یگانگی آن بر باور یگانه اعضاء مبتنی است. لذا وقتی که اختلاف نظرات اساسی وجود داشته باشد، اقدامات انضباطی یا سازمانی نمی‌تواند به تنهایی یگانگی سازمان را تضمین کند. انضباط پرولتری همانند آزادی یا دمکراسی پرولتری خود هدف نیست، بلکه وسیله‌ی قطعی جهت پیاده کردن درخواست‌های طبقاتی پرولتاریاست. انضباط پرولتری مبتنی است بر آزادی، یعنی نظر به ضرورت‌ها این مربوط است به انضباط داوطلبانه و آگاهانه، که اساساً خود را از انضباط کورکورانه، آن طور که تقریباً در ارتش بورژوازی اجرا می‌شود، جدا می‌سازد. استالین انضباط آهنین پرولتری را دقیقاً مشخص می‌سازد:

"انضباط آهنین در حزب بدون یگانگی اراده، بدون یگانگی کامل و بدون شرط عملکرد همه اعضای حزب غیر قابل تصور است. این طبیعتاً بدین معنا نیست، که در این جریان امکان مبارزه نظری در حزب منتفی می‌گردد. برعکس، انضباط آهنین نه تنها انتقاد و مبارزه نظری را در حزب منتفی نمی‌سازد، بلکه بیشتر پیش شرط آن است. این قطعاً به معنای آن نیست، که انضباط، "کورکورانه" باید باشد. برعکس، انضباط آهنین نه تنها آگاهانه و داوطلبانه بودن تبعیت را منتفی نمی‌سازد، بلکه بیشتر پیش شرط آن است، زیرا فقط انضباط آگاهانه می‌تواند واقعاً یک انضباط آهنین باشد. ولی بعد از این که مبارزه نظری خاتمه یافت، انتقاد انجام گرفت و قطعنامه‌ی تصویب شد، یگانگی اراده و یگانگی عمل همه اعضای حزب شرط ضروری است، که بدون آن، حزب واحد و انضباط آهنین در حزب قابل تصور نیست." (درباره اساس لنینیسم)

از چه طریقی انضباط حزب برقرار و تحکیم می‌شود؟ قبل از هر چیز از طریق اعتماد اعضاء به دانش تئوریک و تجربیات عملی، صداقت، اعتماد و وفادار اعضاء به رهبری و اعتقاد به صحت رهبری سیاسی رهبران حزب. این اعتماد نه خود به خود، بلکه بر اساس رهبری توانمند در سالیان متمادی و هدایت درست سیاسی و سازمانی به وجود می‌آید. فقط این چنین می‌تواند انضباط ایجاد شده بر مبنای بینش و آزادی تحقق یابد.

طبقه کارگر با این انضباط بیگانه نیست. کارگر در جریان عملکرد یکسان در تولید انضباط تولید را می‌آموزد، که بر یک درک جبری در مورد ضرورت مبتنی است. درک ضرورت، مستقیماً از ملزومات تکنیکی تولید بزرگ ناشی می‌شود. طبقه کارگر مجبور گشته است، زیرا کارگر - برای این که بتواند زندگی کند - می‌بایست نیروی کارش را به سرمایه‌دار بفروشد. لنین دقیقاً این را نشان داده است:

"دقیقاً کارخانه، که در نزد بعضی فقط به صورت شبیح وحشت ظاهر می‌شود، بالاترین شکل همکاری سرمایه‌داری است، که پرولتاریا را متحد و منضبط کرده، به او آموخته، که خود را سازمان دهد، و او را در رأس همه‌ی اقتشار زحمتکش دیگر و جمعیت استثمار شونده قرار داده است. دقیقاً مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی پرولتاریای تعلیم یافته توسط سرمایه‌داری، به روشنفکران بی ثبات، تفاوت بین جهت استثماری کارخانه (که مبتنی است بر انضباط هراس از مرگ ناشی از گرسنگی) و جهت سازمان‌دهنده (که مبتنی است بر انضباط ناشی از کار متحد جمعی در شرایط تولید با تکنیک بسیار پیشرفته) را تعلیم داده و میدهد. انضباط و سازمان، که روشنفکران بورژوا آنرا چنین مشکل درک می‌کنند، پرولتاریا به برکت مکتبی، که در کارخانه می‌گذراند، به ویژه آسان کسب می‌نماید." (یک گام به پیش دو گام به پس)

نزد خرده بورژوازی و روشنفکر خرده بورژوا طور دیگریست. یک چنین انضباطی برای او، ناشی از شرایط روزمره تولید، شغل و کارش، بیگانه است؛ او به علت تولید یا نوع کار پراکنده‌اش فردگرا است. خرده بورژوا نسبت هر آنچه که "از خارج" و "از بالا" و از یک مرکز بیاید، بدبین است: "از خارج" و "از بالا" رقابت تولید کنندگان بزرگ، و

بانک‌ها تهدیدش می‌کنند یا، وجود اقتصادی او را به مخاطره می‌اندازند. از اینجاست سازمان ستیزی خرده بورژوا، که روشنفکر بورژوا و یا خرده بورژوا نیز به همان گونه بدان ممه‌ور گشته است. قبل از هر چیز علت آن در شرایط کار فردگرایانه روشنفکر قرار دارد، که همانند شرایط پراکنده تولید و کار خرده بورژوا است.

این سازمان ستیزی روشنفکر را ازرا گرهارد (Ezra Gerhardt) در ۱۹۶۸ (در آن موقع او یک آنارشیست بود) در مقاله‌یی با عنوان "درباره عمل جنبش محصلین" دقیقاً بیان می‌کند:

"به این ترتیب پیامد مدل لنینیستی سازمان می‌تواند علیه جنبش باشد (منظور جنبش محصلین و دانشجویان بوده است - هیأت تحریریه)، زیرا مبارزه برای آزادی مستلزم تبدیل شدن افراد به راهبان انقلاب می‌باشد. چیزی که در وضعیت انقلابی قابل تحمل است، در مرحله پیش از انقلاب قابل تحمل نیست."

لیکن این استنباط، که خرده بورژوا با هر نوع مرکزیتی بیگانه است اشتباه خواهد بود. برای او فقط مرکزیت پرولتری و دمکراتیک با تبعیت داوطلبانه‌اش، بیگانه و غیر قابل درک می‌باشد. خرده بورژوا با مرکزیت در شکل قدرت متمرکز صنعت آشنا می‌شود و این قدرت فقط یک شکل از مرکزیت را می‌شناسد: تسلیم اقتصادی. در برخی شرایط ویژه می‌توانند خرده بورژواهای ضد اقتدار ناگهان به شدت اقتدارگرا شوند. (آن طور که تقریباً مثال ازرا گرهارد نشان می‌دهد)، ترجیحاً این وقتی است که ادعای رهبری خرده بورژوازی اعمال یا تثبیت شود.

در این جریان دمکراسی درون حزبی قطع می‌شود و مرکزیت دمکراتیک پرولتری بر مبنای انضباط در نگرش (aus Einsicht) به مرکزیت بوروکراتیک خرده بورژوازی استحاله می‌یابد. این دیگر هیچ کار اقماعی صبورانه را نمی‌شناسد، صدور دستورات اداری را به جای آن می‌نشانند و تبعیت کور کورانه را می‌طلبند. بر این بنیان طبقاتی خرده بورژوائی، می‌تواند به بسا یک اصل رهبری فاشیستی رشد کند، همان طور که در تشکیل

گروه مرکزی گنگر اتفاق افتاد. این اصل رهبری، قطع کامل کنترل بر فعالیت رهبران را شامل میشود و تسلیم کامل و غیر انتقادی اعضاء در برابر اراده‌ی رهبران را می‌طلبد.

۳- جهت اجرای مرکزیت دمکراتیک در حزب

انتخاب ارگان‌های رهبری و همچنین معرفی کامل آنها، وظیفه گزارش دهی و کنترل و نیز انتقاد از خود آشکار رهبران، بیان دمکراسی درون حزبی است. همپای آن، برگزاری انتخاب ارگان‌های رهبری فقط در ارتباط با معرفی کامل شخصی آنها و نیز با انتقاد و انتقاد از خود، منطقی است. یک استثناء وجود دارد و آن هم فقط در هنگام غیر قانونی بودن حزب است.

معرفی کامل از نظر شخصی پیش شرط هر انتخاب دمکراتیکی است. زیرا باید روشن باشد، که یک رفیق چه گذشته، چه رشد سیاسی و شغلی دارد. کسی که برای رهبری کاندید است، باید روشن کند که چه پیش شرط‌هایی را داراست، چه تجاربی دارد، چه اشتباهاتی را مرتکب شده است، چه خصوصیاتی دارد و در چهار چوب برنامه حزبی که همه را دربر می‌گیرد، چه تصورات سیاسی‌یی را نمایندگی می‌کند.

اعضای حزب باید به طور سیستماتیک نیروهای خود را برای وظائف رهبری تربیت کنند. بدین جهت معرفی شخصی با سؤالات انتقادی از رفقای کاندید گره خورده است. کاندیدها موظف هستند، به همه‌ی سؤالات آشکار، واقعی و کامل جواب دهند. آن‌ها می‌بایست به فعالیت‌های گذشته و حال خود برخورد انتقادی داشته باشند. لنین این معرفی کامل از نظر شخصی را در چه باید کرد چنین می‌نویسد:

"همه می‌دانند که فلان سیاستمدار فعالیتش را از فلان جا شروع کرده، فلان راه تکامل را طی نموده، در دقایق دشوار زندگی فلان عمل از او سر زده و عموماً دارای فلان اوصاف است. و از این رو طبیعی است که این گونه افراد را تمام اعضای حزب می‌توانند با علم به اوضاع برای شغل معین حزبی انتخاب کنند یا نکنند. وجود نظارت همگانی (همگانی به معنای حقیقی کلمه) بر عضو حزب در هر قدمی که در میدان فعالیت سیاسی برمی‌دارد، یک دستگاه خود کاری

ایجاد می‌نماید که محصول آن همان چیزی است که در زیست‌شناسی آنرا «بقای اصلح» می‌نامند. «انتخاب طبیعی» که در سایه آشکار بودن کامل و انتخابی بودن و نظارت همگانی، انجام می‌گیرد باعث می‌شود که هر فرد سرانجام «در مسند خود» قرار گیرد، دست به کاری زند که بیشتر متناسب با قوه و استعداد وی باشد، تمام عواقب اشتباهات خویش را بر دوش خود احساس نماید، در جلو چشم همه ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را بپذیرد و از آن احتراز کند.

و در جای دیگر توضیح می‌دهد:

"و به همین جهت ضروری است، که کل حزب همه افرادش را سیستماتیک، سنجیده شده و پیگیر برای رهبری مرکزی تربیت کند، که آن‌ها کل فعالیت هر کاندید برای این مقام بالا را به روشنی نظاره کنند، که آن‌ها حتی ویژگی‌های شخصی، جهات ضعف و قوت، پیروزی‌ها و شکست‌های او را بشناسند ... و درست به علت این که این نکات ژرف بینانه است، کل حزب باید از آن‌ها بهره‌مند شود، باید دائماً هر شکست، اگر چه جزئی این یا آن رهبر، خود را ببیند. هیچ سیاستمداری بدون این و یا آن شکست مدت فعالیت‌اش را طی نکرده است، و وقتی ما به طور جدی در مورد آن صحبت می‌کنیم، که توده‌ها را تحت تأثیر قرار دهیم و خواست جلب حسن نیت آن‌ها را داریم، در این صورت باید با تمام نیرو تلاش کنیم، که این شکست‌ها نه در هوای گرفته‌ی دسته و گروه کوچک کتمان گردد، بلکه به قضاوت عموم گذاشته شود. در نظر اول شرم آور به نظر می‌رسد، که باید بعض اوقات برای این یا هر رهبر دیگری چیز توهین آمیزی پیش آید، ولی ما موظف هستیم، به این احساس نادرست شرمندگی غلبه کنیم - این وظیفه ما در برابر حزب و طبقه کارگر است.

این چنین و فقط این چنین ما به تمام توده (و نه تجمعات اتفاقی دستچین شده‌ی یک دسته یا گروه کوچک) پر نفوذ اعضای حزب امکان خواهیم داد، که رهبران‌شان را بشناسند و هر کدام از آن‌ها را در مکان درستی بنشانند. فقط

یک بحث گسترده‌ی عمومی می‌تواند همه‌ی انحرافات بی پروا، یک جانبه و دمدمی مزاج را اصلاح کند. فقط این، تقابل‌های بی معنی و خنده آور گروه‌های کوچک را به مواد نظری قابل استفاده و ضروری برای تربیت خود حزب تبدیل خواهد کرد.. " (نامه به هیأت تحریریه ایسکرا)

رهنمودهای لنین در مورد انتخاب ارگان‌های رهبری و معرفی کامل رهبران، مناسبات جانب دموکراسی در مرکزیت دموکراتیک را بین ارگان‌های رهبران و اعضای حزب به بهترین وجهی مشخص می‌سازد.

کنترل ارگان‌های رهبری دائما انجام می‌شود؛ از یک جانب توسط ارگان مستقل کنترل و از جانب دیگر از پائین، توسط اعضای حزب، خصوصا در شکل انتقاد واقعی از اشتباهات. تأکید لنین در پیش‌نویس قطعنامه اصلی کنگره دهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در این جا صدق می‌کند.

"آنچه که به محتوای انتقاد مربوط است، او (هر کس که انتقاد می‌کند - هیأت تحریریه)، باید در جریان شرکت مستقیم در کار شورا و حزب، تصحیح اشتباهات حزب یا هر عضو مجرا را عملا کنترل کند."

اعضای حزب به واسطه‌ی انتخابی بودن رهبران و ارائه‌ی طرازنامه امکان می‌یابند، که فعالیت رهبران و مسئولین رهبری کننده را بررسی و در مورد آن‌ها قضاوت کنند. دقیقا (RB)، که تجارب فعالیت رهبری برای یک مقطع زمانی مشخص را از موضع انتقاد به خود، جمع بندی و وظائف مبارزه آینده را تعیین می‌کند، برای گسترش انتقاد از پائین و در هماهنگی با آن بیشتر کردن فعالیت اعضای حزب اهمیت بسزائی دارد. هر ارگان رهبری موظف است (نه فقط در رابطه با طرازنامه) به طور منظم و علنی از خود انتقاد کند (مثلا در سمینارها، کنفرانس‌های مسئولین و غیره)، تا بدین وسیله تمام حزب بتواند از اشتباهات در کار سیاسی بیاموزد.

مرکزیت دموکراتیک حزب، این اصل مهم سازمانی مارکسیسم - لنینیسم، در ذات خود یک یگانگی استوار، ولی نه یگانگی مکانیکی غیر قابل انعطاف، بلکه یک پروسه دیالکتیکی

است. اشکال سازمانی آن با تکامل مبارزه طبقاتی و تکامل سازمان حزب، تغییر می‌کند. لذا در شرایط مخفی، انتخاب دمکراتیک ارگان‌های رهبران و معرفی کامل شخصی آن‌ها (ولی به هیچ ترتیب نه به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی)، می‌تواند به طور موقت، با شدت کم یا زیادی، محدود شود (نگاه کن به RW/5). یا مرکزیت می‌تواند در شرایط ساختمان منطقه‌یی و یا ملی حزب، در وهله‌ی اول در یک بخش یا در یک ایالت مسلط باشد.

ولی اگر در تضاد بین دمکراسی و مرکزیت، مرکزیت جانب اصلی را تشکیل دهد، با این وجود دمکراسی درون حزبی همیشه وجود دارد، زیرا دمکراسی اساس یگانگی دیالکتیکی را می‌سازد.

۳- انتقاد و انتقاد از خود به عنوان قانون تکامل حزب و جامعه سوسیالیستی

۱- انتقاد و انتقاد از خود به عنوان شیوه شناخت علمی

شیوه‌ی مارکسیسم - لنینیسم در مورد شناخت علمی از طبیعت، جامعه و تغییرات آن‌ها، انتقادی و انقلابی است. ایده‌آلیسم فلسفی نه انتقادی بود و نه انقلابی. تا زمانی که بورژوازی هنوز در قدرت نبود، ایده‌نولوک‌هایش در مفهومی انتقادی بودند، مثل هگل و کانت، ولی ایده‌های آن‌ها خرافی بود، زیرا این ایده‌ها با واقعیت تطابق نداشت. دانش بورژوائی نه دانش واقعی بلکه متافیزیکی بود و با حاکمیت سرمایه‌داری دائماً ارتجاعی‌تر می‌شد. مارکس در مؤخره جلد دوم سرمایه می‌نویسد:

"بورژوازی در فرانسه و انگلستان قدرت سیاسی را کسب کرده بود. از این به بعد مبارزه طبقاتی به لحاظ عملی و تئوریک، هر چه بیشتر اشکال بارزتر و تهدید آمیزتری به خود گرفت. این مبارزه ناقوس مرگ اقتصاد علمی بورژوازی را به صدا درآورد. حال دیگر مسأله بر سر این نیست، که آیا این و یا هر آموزه‌یی واقعی است، بلکه بر سر آن است که آیا این سرمایه‌داری

مفید است یا مضر، بی دردرس است یا پر دردرس، آیا از نظر پلیس قانونی است یا غیر قانونی. بجای تحقیقات غیر انتفاعی، جنگ زرگری مزدوری⁴ نشست، و به جای تحقیقات علمی بی طرفانه، وجدان خطرناک و قصد بد تبرئه."

آن جایی هم که دانشمندان بورژوازی منتقد بودند، ایده‌هاشان هیچ تأثیر اساسی بر تکامل جامعه نداشت، زیرا آن‌ها این انتقاد را با عمل انقلابی مرتبط نمی‌کردند. شدانف عضو رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی سوسیالیستی (بلشویک) تحت رهبری استالین در سال ۱۹۴۷ در "مسائل فلسفه" نوشت:

"در گذشته فلسفه مشغولیات فردی، موضوع مکتب‌های فلسفی در خود غنوده، از زندگی و از مردم جدا افتاده و با مردم بیگانه بود، که از جمع کوچک فلاسفه و شاگردان‌شان تشکیل می‌شد."

تکامل فلسفه‌ی بورژوازی هر از گاهی اشکال مسخره‌یی به خود گرفته است. انگلس در پیش گفتار اثرش "آنتی دورینگ" چاپ ۱۸۷۸ این پدیده را بسیار مناسب توصیف نموده است:

"چندی است که در آلمان سیستم‌هایی مثل سیستم پیدایش کائنات، سیستم فلسفه‌ی عام طبیعت، سیستم سیاست، سیستم اقتصاد و غیره، دسته دسته همچون قارچ، شبانه از زمین می‌رویند. فلان دکتراک فلسفه که به جای خود، حتی فلان محصل هم دیگر دست به کاری کمتر از ساخت یک "سیستم" کامل نمی‌زند. همانطور که در دولت مدرن فرض بر این است که هر یک از اتباع کشور در مورد مسائلی که به آن‌ها رأی می‌دهد عاقل و بالغ است، همان طور که در اقتصاد فرض بر اینست که هر مصرف کننده از اجناسی که برای زندگی به می‌خرد شناسائی دقیق دارد، در زمینه‌ی علم هم گویی که قضیه غیر از این

4 - ترکیب واژه‌های bezahlte Klopffechtereی به علت از بین رفتن بنیان‌های اقتصادی آن معنای خود را در زبان آلمانی از دست داده است. به نظر می‌رسد بهترین ترجمه برای این واژه‌ها همان جنگ زرگری مزدوری باشد. امکان دارد پژوهشگر محترم ترجمه دقیق‌تری از این واژه‌ها داشته باشد. برای اطلاعاتن قبلاً سپاسگزاریم - مترجم

نیست. آزادی علم گویا یعنی این که، هر که در مورد هر چه که نیاموخته است، هر چه می‌خواهد بنویسد و آنرا به عنوان یگانه متد دقیق علمی ارائه دهد. آقای دورینگ یکی از بارزترین نمونه‌های این شبه علم شوخ چشمی است که امروز خود را همه جا در آلمان جلو انداخته است و در اراجیف مطمئن و گوش خراشش هر صدای دیگری گم گشته است.⁵

آیا نمی‌توان این واژه‌ها را برای امروز نیز به کار گرفت؟ تا چه حد امروزه ایده‌های پوچ توسط همان افرادی اشاعه داده می‌شود، که ادعای مارکسیست بودن می‌کنند، ولی با واقعیت هیچ وجه مشترکی ندارند. لیکن اساس مارکسیسم - لنینیسم در نگرش انقلابی - انتقادی آن نسبت به واقعیت است. آیا می‌توان این را پذیرفت، وقتی که DKP از "دمکراسی ضد انحصاری"، که می‌بایست با عقب راندن قدرت سرمایه انحصاری بدون اعمال قهر و به صورت گذار "مسالمت آمیز به سوسیالیسم" بدان نائل شد، حرافی می‌کند؟ آیا این انتقادی - انقلابی است، وقتی که KPD/ML (پرچم سرخ) می‌خواهد "این‌جا و اکنون" در آلمان غربی انقلاب کند، بدون این که به طور انتقادی وضعیت کنونی آلمان غربی را بررسی کند، که آیا ما در حال حاضر در این‌جا وضعیت انقلابی داریم؟ آیا این انتقادی - انقلابی است، وقتی که KPD/ML می‌خواهد "این‌جا و اکنون" در آلمان غربی انقلاب کند، بدون بررسی انتقادی این مسأله که آیا وضعیت کنونی و شرایط کشور انقلابی است؟ این با جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیک، جهان بینی‌پی که از نظر مارکس "تحت تأثیر هیچ چیزی قرار نمی‌گیرد و ذاتاً انتقادی و انقلابی است."، ربطی ندارد

در گذشته نیز این موضع انتقادی - انقلابی همیشه از جانب رهبران سوسیال دمکرات رعایت نمی‌شد. برای مثال بیل در مقاله‌یی در تقابل با دورینگ یک موضع غیر انتقادی اتخاذ نمود:

"این اعتراضات ما علیه اثر دورینگ، به همان گونه در مورد جهان بینی اساسی او صادق نیست، آن‌ها عالی هستند و مورد تأیید کامل ما می‌باشند، به طوری که توضیح

مارکس در 'کاپیتال' را کافی می‌دانیم که آورده است: اثر جدید دورینگ یکی از بهترین کارهائی است که اخیراً در زمینه اقتصادی پدید آمده است ..."

برعکس، انگلس در "آنتی دورینگ" نمونه‌یی از موضعگیری انتقادی - انقلابی را ارائه داده است، که در آن نه تنها به نظرات اشتباه دورینگ بی رحمانه انتقاد می‌کند، بلکه - همان طور که خودش می‌گوید - انتقاد "به من این فرصت را داد که در زمینه‌های بسیار متفاوت و ملموس، درک خود را از نکات سؤال برانگیزی که امروز به لحاظ عمومی، علمی و یا عملی مورد توجه‌اند به طور مثبت تکامل دهم." (مقدمه چاپ ۱۸۷۸)

کاپیتال مارکس یک عمل انتقادی - انقلابی اقتصاد سیاسی بود، که با همه‌ی ایده‌های متلون و تخیلی اقتصاد بورژوازی به طور اساسی تصفیه حساب کرد. اثر عالی لنین "ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم، شامل تصفیه حساب انتقادی - انقلابی با علوم طبیعی بورژوازی و همزمان، تکامل ماتریالیسم دیالکتیک است.

اما مارکسیسم - لنینیسم نه تنها در تقابل با جهان بینی‌های دیگر، بلکه در تقابل با خود نیز، انتقادی - انقلابی موضع گرفته است. آنچه که در ده‌ها سال گذشته از نقطه نظر مارکسیسم - لنینیسم درست بود، امروزه می‌تواند پشت سر گذاشته شده باشد. لذا ما باید تئوری خود را به طور انتقادی بازبینی کنیم و آن را تکامل دهیم.

برای مثال، اگر مارکس در سال‌های ۷۰ قرن نوزدهم راه مسالمت آمیز به سوی سوسیالیسم را برای انگلستان و آمریکا ممکن می‌دانست، این راه با تکامل سرمایه‌داری رقابت آزاد به امپریالیسم و با تراکم عظیم ابزار قدرت‌اش غیر ممکن گردیده است. آنچه در آن زمان درست بود، امروز نادرست و غیر ممکن شده است.

انتقاد و انتقاد از خود به عنوان شیوه شناخت علمی می‌طلبد، که تغییرات واقعیت عینی در نظر گرفته شود. تفکر دیالکتیکی یعنی، هماهنگ نمودن شعور ما با این تغییرات عینی. تفکر متافیزیکی این تغییرات را در نظر نمی‌گیرد، این تفکر غیر انتقادی و محافظه کارانه، در محدوده‌ی مفاهیم و تئوری‌های کهنه شده گیر کرده است. این دگماتیسم است.

به کار گیری انتقاد و انتقاد از خود به عنوان شیوه انتقادی - انقلابی، ما را از دگماتیسم برحذر می‌کند. این مسأله را ما باید قبل از هر چیز همراه با آموزش تئوری مارکسیسم - لنینیسم و به کار گیری آن، در نظر داشته باشیم. مائو تسهدون چنین بر آن تأکید دارد:

"درباره‌ی آموزش دو روش مختلف موجود است. اولی روش دگماتیستی است که می‌گوید باید از همه چیز صرف نظر از این که برای شرایط کشور ما مناسب باشد یا نه، اقتباس کنیم. این روش درستی نیست. روش دیگر این است که هنگامی آموزش، فکر خود را وادار به آموزش همه‌ی آن چیزهائی کنیم، که با شرایط کشور ما تطبیق می‌کند، یعنی کلیه‌ی تجاربی را بپذیریم که برای ما مفید است. دقیقاً ما نیازمند چنین روشی هستیم."⁶ (درباره حل صحیح تضادهای درون خلق)

پیاده کردن خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم به این معناست، که ما با کمک انتقاد و انتقاد از خود، اصول هدایت کننده نوین منطبق با مناسبات تغییر پیدا کرده را بجای اصول هدایت کننده‌ی کهنه شده بنشانیم. استالین در جواب به نامه‌ی رفیق رازین در نشریه "بلشویکی" شماره ۱۹۴۷/۳ چنین اشاره دارد:

"بدون ارزیابی انتقادی اصول و بیانات مقامات شناخته شده، نمی‌توان به پیش رفت و به ترویج علم پرداخت." این امر نه فقط در مورد مقامات جنگی، بلکه در مورد کلاسیک‌های مارکسیسم نیز صادق است."

آیا این بدان معناست، که بدین وسیله در و دروازه برای تحریف ایدئولوژیک باز می‌شود؟ به هیچ وجه! انتقاد و انتقاد از خود یعنی آستی ناپذیری در برابر تمام تهاجمات به اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم. تمام اشتباهات ایدئولوژیک، همه‌ی درک‌های مغشوش باید آشکارا مورد انتقاد قرار گیرند، تا از تحکیم و گسترش آن‌ها جلوگیری شود. برای این منظور انتقاد از خود و تصحیح سریع اشتباهات ضروری است.

در ضمن باید از یک جانب از اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم قاطعانه دفاع کرد، از جانب دیگر اصول هدایت کنند عقب مانده - غالباً اجرا شده توسط شبه مارکسیست‌ها - را بدون چشم پوشی در معرض دید عموم قرار داد، یعنی انتقاد و پیش برد مبارزه هم علیه رویزیونیست‌ها و هم علیه دگماتیست‌ها.

در این مورد به آموزش مائو تسه‌دون توجه کنیم:

"دگماتیسم و رویزیونیسم هر دو ضد مارکسیستی‌اند. مارکسیسم باید بی‌وقفه تکامل یابد، خودش را با پیشرفت عمل رشد دهد، مجاز نیست از حرکت باز ایستد. اگر از تکامل باز ایستد، اگر به یک چیز کهنه تزئینی تبدیل شود، آنگاه دیگر قدرت حیات ندارد. از این رو نباید اصول اساسی مارکسیسم نقض شود، در غیر این صورت اشتباه اجتناب ناپذیر می‌گردد. رویکرد به مارکسیسم با نقطه نظر متافیزیکی و آن را به صورت چیزی منجمد در نظر گرفتن - یعنی دگماتیسم. انکار اصول اساسی و حقایق عام مارکسیسم - یعنی رویزیونیسم. رویزیونیسم نوعی از ایدئولوژی بورژوازی‌ست. رویزیونیست‌ها تفاوت بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری، فرق بین دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی را مخدوش می‌کنند. چیزی را که آن‌ها پشتیبانی می‌کنند، در واقع نه مشی سوسیالیستی بلکه مشی سرمایه‌داری است. در شرایط کنونی رویزیونیسم زیان بخش‌تر از دگماتیسم است. یکی از وظائف فوری ما در جبهه‌ی ایدئولوژیک گسترش انتقاد از رویزیونیسم است." (بیانات صدر مائو تسه‌دون)

۲- انتقاد و انتقاد از خود به عنوان قانون تکامل حزب انقلابی طبقه کارگر

انتقاد و انتقاد از خود برای یک حزب انقلابی طبقه کارگر به معنی انتقاد اصولی به دیگران و به خود است. انتقاد و انتقاد از خود تضادها و اشتباهات را بر ملا می‌کند و برای برطرف کردن آن‌ها پیشنهادات مشخص ارائه می‌دهد. این انتقاد و انتقاد از خود اصولی زندگی، فعالیت و تکامل حزب انقلابی را تعیین می‌کند. انتقاد و انتقاد از خود، یک پروسه دیالکتیکی، قانون تکامل حزب انقلابی و جنبش انقلابی کارگری است. اگر از انتقاد

و انتقاد از خود غفلت شود، از درون خالی گردد، تحت تضییقات قرار گیرد و یا حذف شود، حزب انقلابی به سکون می‌گراید، تنبل می‌شود و یا برای همیشه نابود می‌گردد. "تاریخ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - دوره مختصر" به این مسأله هدفمند برخورد می‌کند:

"حزب وقتی از انتقاد و انتقاد از خود نترسد، وقتی اشتباهات و کمبودهای کارش را نپوشاند، وقتی بر مبنای اشتباهات کار حزب، کادرها را تربیت کند و آموزش دهد، وقتی این را فهمید، که باید اشتباهاتش را به موقع تصحیح کند، غلبه ناپذیر می‌گردد. حزب وقتی اشتباهاتش را سرپوش نهد، موارد ناسالم را بپوشاند، برای نشان دادن تصویر جعل شده‌ی موقعیت‌های خوب خود، بی‌کفایتی‌هایش را خوش قواره جلوه دهد، وقتی انتقاد و انتقاد از خود را تحمل نکند، وقتی بگذارد از خود راضی بودن در او نفوذ کند، وقتی احساس از خود ممنون بودن را بر خود نثار کند و بر دستاوردهای دیگران لم دهد، نابود می‌شود."

انتقاد و انتقاد از خود شیوه‌ایست جهت غلبه بر تضادهای درون خلق و درون حزب. یگانگی حزب مارکسیستی - لنینیستی طبق فرمول مائو تسهدون "یگانگی - انتقاد - انتقاد از خود - یگانگی" تحقق می‌یابد، تا تناقضات بین گروه‌های مختلف حل گردد. یک انتقاد و انتقاد از خود متافیزیکی و یک انتقاد و انتقاد از خود دیالکتیکی وجود دارد. انتقاد متافیزیکی تشریفاتی و شخصی است، اسم‌اش انتقاد است، ولی انتقاد است برای انتقاد و یا حذف کس دیگر. چنین انتقادی عامل پراکندگی و مخرب است. بدین جهت مائو تسهدون می‌گوید:

"در انتقاد درون حزبی باید از سوبرژکتیویسم، خودسری و مبتذل کردن انتقاد پرهیز کرد؛ اظهارات بایستی مستند و انتقاد باید جنبه سیاسی داشته باشد ... باید برای اعضای حزب مفهوم کرد، که هدف انتقاد، رشد توانائی مبارزه حزب است، تا در نبرد طبقاتی پیروزی کسب کند، و استفاده از آن به عنوان ابزار حملات شخصی، مجاز نیست." (بیانات صدر مائو تسهدون - صفحه ۱۳/۳۱۲)

انتقاد و انتقاد از خود دیالکتیکی همیشه یک امر اصولی است. انتقاد و انتقاد از خود غیر اصولی یک امر متافیزیکی است و به زیاده روی و مدّاحی گرایش دارد، که در جریان آن بر کمبودها و اشتباهات سرپوش گذاشته می‌شود. این نوع انتقاد به ارزیابی یک جانبه می‌انجامد، که دقیقاً از اصل موضوع منحرف می‌شود. انتقاد غیر اصولی رهبران را مصون می‌دارد، زیرا آن‌ها را به صورت مقتدران خدشه ناپذیر می‌نگرد. مشخصه‌ی دیگر انتقاد غیر اصولی، فقدان ایده است، که با قطعیت به جدائی تئوری و عمل می‌انجامد. انتقاد غیر اصولی، انتقاد منفی است، مثبت‌ها را نادیده می‌گیرد، در ضمن این که کمبودهای کوچک را بدون یادآوری مسائل اصلی، درست و مثبت، بزرگ جلوه می‌دهد، از آن بیشتر در مجموع حکم نابود کننده‌ی صادر می‌کند.

اغلب، بدون شناخت و مطالعه واقعی موضوع انتقاد، از آن انتقاد می‌شود، مثلاً چیزی به طور سطحی خواندن می‌شود، تا پشت‌های از انتقاد همه جانبه علیه آن ساخته شود، که غالباً نیز به هدف اصابت نمی‌کند. انتقاد متافیزیکی خود را گاهی با چیزهای بی ارزش و جانبی مشغول می‌کند، بدون این که هسته واقعی انتقاد ضروری را درک کند. لذا مائو تسهدون تأکید می‌کند:

"نکته دیگری را نیز در مورد آنچه که به انتقاد درون حزبی مربوط می‌شود، باید ذکر نمود، و آن این که: بعضی از رفقا وقتی انتقاد می‌کنند، توجه خود را نه به مسأله اصلی، بلکه به شرایط جانبی سمت می‌دهند. آن‌ها درک نمی‌کنند، که وظیفه‌ی اصلی انتقاد، بیان اشتباهات سیاسی و تشکیلاتی است. (بیانات صدر مائو تسهدون - صفحه ۳۱۱)

اصولاً انتقاد دیالکتیکی خلاق است و سطح ایدئولوژیک - سیاسی بالائی را می‌طلبد. هر قدر رفقای ما خود را اساسی‌تر با سلاح مارکسیسم - لنینیسم مجهز کنند، به همان اندازه بهتر می‌توانند درک کنند انتقادی - خلاق از عهده تمام وظائفشان برآیند. برای چنین انتقاد و انتقاد از خود خلاقانه‌ی باید تلاش کرد. این بدان معنا نیست، که فقط کسی، که به لحاظ تئوریک پایه‌ی انتقاد می‌کند و عملاً با تجربه است، می‌بایست انتقاد کند. حتی اگر انتقاد

صادقانه و بی پرده، در تمام نکات درست نباشد یا به اندازه کافی مدلل نشده، بلکه فقط بخشی از کل آن محقانه باشد، باید استقبال شود.

انتقاد اصولی و دیالکتیکی، واقع‌بینانه، رفیقانه، یاری دهنده و از مشترکات حرکت کردن است؛ این مقدم بر هر چیز به خاطر اجتناب از اشکالات اساسی است. در مورد اشتباهات جانبی اغلب فقط یک اشاره کافی است، در مورد اشتباهات اساسی می‌بایست بحث اقناعی صورت گیرد، تا برطرف شود. کسی را که با وجود انتقاد واقع‌بینانه و مدارک قانع‌کننده تئوری و عمل مارکسیستی - لنینیستی، بر نقطه نظر اشتباه و ضد مارکسیستی - لنینیستی پافشاری می‌کند، از آن دفاع می‌نماید و حتی در تشکیلات حزب وارد می‌کند، باید از حزب دور نمود، زیرا به چنین عناصری نمی‌توان کمک کرد. این به ویژه در مورد عناصر خرده بورژوائی صادق است، که در حزب پرولتری نفوذ کرده‌اند و قادر و یا مایل نیستند نقطه نظر خرده بورژوائی خود را ترک کنند و با طبقه کارگر مرتبط و یا یکی شوند.

در این رابطه استالین توضیح می‌دهد:

"همه‌ی این گروه‌های خرده بورژوازی به هر طریقی در حزب نفوذ می‌کنند و روح تزلزل و اپورتونیزم، روح پراکندگی و نا امنی را در آن وارد می‌سازند. این‌ها اساساً سرچشمه‌ی فراقسیون بازی و از هم پاشیدگی هستند، این‌ها منبع بی نظمی و انفجار حزب از درون را تشکیل می‌دهند. در مبارزه علیه امپریالیسم، وقتی چنین رفقائی پشت سر هستند، به معنی قرار گرفتن در شرایطی است که از دو سو به انسان شلیک می‌شود - از جبهه‌ی مقابل و از پشت جبهه. لذا مبارزه قاطع علیه این عناصر و طرد آن‌ها از حزب پیش شرط مبارزه موفقیت آمیز علیه امپریالیسم است." (درباره‌ی مبانی لنینیسم)

آنچه که درباره انتقاد اصولی و دیالکتیکی گفته شد در مورد انتقاد از خود نیز صدق می‌کند. انتقاد از خود باید دارای استحکام اصولی و صادقانه باشد. انتقاد از خود اصولی شیوه‌یی است برای تربیت کادرها جهت مبارزه انقلابی. انتقاد از خودی که برای تسکین خود است، یعنی یک چیز فرمولی، که جوهر اشتباه را بر ملا نمی‌کند، بلکه به طور

سطحی وردجی می‌کند، تا آن را بپوشاند، چیزی که با خود پسندی مربوط است، انتقاد از خود غیر اصولی است. این انتقاد از خود ریاکارانه و برای فریب رفقای دیگر است، آری، حتی به منظور سمت دادن انتقاد ناصادقانه به منتقدان است، کوتاه سخن: این نه یک انتقاد از خود عینی و اصولی، بلکه تمام و کمال ذهنی و غیر اصولی است.

بدین جهت لنین تأکید می‌کند:

"اعتراف آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تحلیل اوضاع و احوالی که موجب بروز این اشتباه شده است و بررسی دقیق وسایلی که برای رفع اشتباه ضرورت دارد - چنین است نشان یک حزب جدی، چنین است شیوه ایفای وظایفی که حزب بر عهده دارد و چنین است شیوه تربیت و آموزش طبقه و سپس توده‌ها."
(چپ روی، بیماری کودکی در کمونیسم)

چنین انتقاد از خودی، اصولی و دیالکتیکی است: اشتباه را آشکار، صادقانه و واقعی در محیط‌اش، در جوهرش و در هسته‌اش تحقیق می‌نماید، از همه جوانب علل بروز آن را توضیح می‌دهد و در عین حال از نقطه نظر تئوری و عمل مارکسیستی - لنینیستی آن را به طور اساسی حل می‌کند و چگونگی اصلاح آن را نیز به بهترین وجهی معین می‌سازد.

در این ارتباط باید ضعف‌های ایدئولوژیک و سیاسی موجود در برخورد به اشتباه بررسی شود، تا بتوان از طریق شناخت به بهترین وجهی بر آن‌ها غلبه کرد. انتقاد از خود درست و واقعی باید داوطلبانه باشد؛ انتقاد از خود اجباری در مفهوم مارکسیست - لنینیستی، انتقاد از خود نیست یعنی اصولی نیست. انتقاد از خود باید هر چه بیشتر از طریق اقناع نشان دهد، که واقعاً یک اشتباه جدی وجود دارد. انتقاد از خود اصولی و دیالکتیکی به معنی دریدن خود، که حیثیت و عزت نفس انسان را تخریب می‌کند، نیست. برعکس، انتقاد از خود می‌بایست اعتماد به نفس رفیق مورد نظر را تقویت کند، در هر حال نباید به تکبر، تفرعن و خودستائی بیانجامد، بلکه باید با فروتنی و خویشن‌داری همراه باشد. به این ترتیب هیچ کس نباید از انتقاد از خود بهراسد. کل حزب و تمام رفقا باید در برابر همدیگر و دیگران موضع انقلابی - انتقادی داشته باشند، در این صورت حزب سالم است. عملی

کردن انتقاد و انتقاد از خود به عنوان شیوهی دیالکتیکی، اصولی و صادقانه، چنین است قانون تکامل حزب انقلابی طبقه کارگر.

۳- انتقاد و انتقاد از خود به عنوان نیروی محرک ساختمان سوسیالیسم

نیروی محرک تعیین کننده ساختمان سوسیالیسم به کارگیری انتقاد و انتقاد از خود اصولی و دیالکتیکی است. اگر این نیروی محرکه تحت فشار قرار گیرد، قطع شود یا توسط شیوه‌های هوشمندانه حذف گردد، از ساختمان سوسیالیسم جلوگیری خواهد شد و خطر احیای سرمایه‌داری را موجب می‌شود.

انتقاد و انتقاد از خود اساس دموکراسی سوسیالیستی است، که در یک کشور سوسیالیستی خصلت توده‌یی می‌گیرد. چگونه می‌توان وسیع‌ترین دموکراسی را غیر از طریق گسترش انتقاد توده‌یی، تحقق بخشید؟ چگونه کارگران و دهقانان زحمتکش می‌توانند حاکمیت خود را بر پا نگهدارند، غیر از طریق رویکرد انتقادی به همه معضلات دولت و اقتصاد؟ چگونه یگانگی اخلاقی - سیاسی توده‌ی مردم در یک کشور سوسیالیستی می‌تواند غیر از طریق انتقاد و انتقاد از خود، تحکیم شود؟ استالین در سال ۱۹۳۵ به هیأت نمایندگی رانندگان قطار می‌گوید: "در انتقاد و انتقاد از خود کلید غلبه و از بین بردن کمبودهای نظم سوسیالیستی ما نهفته است، در این جا راز پیشرفت ما قرار دارد."

در یک جامعه سوسیالیستی، تضادها، مبارزه بین کهنه و نو، بین وقایع گذشته و در حال رشد وجود دارد. شکل این مبارزه و نیروی از بین بردن این تضادها، انتقاد و انتقاد از خود است. استالین در کنگره پانزدهم حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می‌گوید:

"مبارزه بین کهنه و نو، بین از بین رونده و تازه به زندگی پا نهاده، اساس تکامل ماست. اگر ما شفاف و صادقانه، طوری که برازنده بلشویسم است، اشتباهات و کمبودهای کارمان را مشخص و آشکار نسازیم، آنگاه راه پیشروی خود را مسدود می‌کنیم. ولی ما می‌خواهیم به پیش برویم و دقیقاً، چون می‌خواهیم به پیش برویم، می‌بایست انتقاد از خود صادقانه و انقلابی را

مهمترین وظیفه خود قرار دهیم. بدون آن، مارش به پیش ممکن نیست. بدون آن، تکاملی هم وجود ندارد."

انتقاد و انتقاد از خود نیروی غلبه ناپذیر در تکامل ساختمان سوسیالیسم است. آن‌ها اشکالی هستند، که در آن ابتکار خلاقانه توده‌ها بیان می‌گردد. کاربرد انتقاد و انتقاد از خود اصولی، دیالکتیکی و انقلابی، با آگاهی سوسیالیستی یکسان است. این‌ها نیروی محرکه برای بالا بردن بهره‌وری نیروی کار در سوسیالیسم است. این نیروی محرکه بالاترین گسترش خود را در رقابت سوسیالیستی می‌یابد. بتکار خلاق توده‌ها، که بر انتقاد و انتقاد از خود انقلابی زحمتکشان تکیه دارد، به ویژه در مسابقه سوسیالیستی نمود می‌یابد. شیوه‌های کهنه تولید و استانداردهای کار منسوخ می‌شود و شیوه‌ها و استانداردهای پیشرفته جای آن‌ها را می‌گیرد. این مسأله به ویژه در سوبوتنیکس (subbotniks) کمونیستی و در جنبش استاخانف (Stachanow) به روشنی خود را می‌نمایاند. (نگاه کن به راه انقلابی شماره ۸ - صفحه ۹۸ - ۱۰۲)

مسابقه سوسیالیستی به معنای رقابت زحمتکشان با یکدیگر نیست، بلکه پیشروها را موظف می‌سازد، تا به منظور دست یابی به یک نیروی پیشروی عمومی، به عقب مانده‌ها کمک کنند. در این ارتباط، انتقاد و انتقاد از خود و بالا بردن آگاهی توده‌ها، مشخصه‌ی تربیت کمونیستی انسان‌ها در سوسیالیسم است. استالین به درستی می‌گوید:

"بدون انتقاد از خود، تربیت درست حزب، طبقه و توده ممکن نیست."

بدون انتقاد و انتقاد از خود، ساختمان سوسیالیسم غیر ممکن است.

انتقاد و انتقاد از خود بیان خواست‌های اجتماعی است، زیرا که فقط توده‌ها خودشان می‌توانند اشتباهات و کمبودها را عیان کنند و از پیش پا بردارند. کسی که مخالف انتقاد و انتقاد از خود است، اشتباهات و کمبودها را ماست مالی می‌کند، سرپوش می‌گذارد، به دیگران انتقاد نمی‌کند، تا خود مورد انتقاد قرار نگیرد، به تخریب ساختار اجتماعی سوسیالیستی، یاری می‌رساند، تفاوتی هم ندارد، که او آن را ناآگاهانه و یا آگاهانه انجام

می‌دهد. استالین در کنگره پازدهم حزب بلشویک شوروی (KPDSU) به این خطر اشاره می‌کند:

"نزد ما این مسائل نه تنها در سطح کشور، بلکه همچنین در مرکز نه به ندرت، تقریباً به طور فامیلی و به شیوه پدر روحانی، تصمیم‌گیری میشود. ایوان ایوانویچ، عضو بالای رهبری یک سازمان، به نظر ما، اشتباه بزرگی مرتکب شده و زیان به بار آورده است. اما ایوان فیودوروویچ نمی‌خواهد از او انتقاد کند، اشتباهاتش را برملا سازد و آن‌ها را تصحیح نماید. او چنین چیزی را نمی‌خواهد، زیرا که نمی‌خواهد برای خودش دشمن تراشی کند. اشتباهی رخ داده، زیان به بار آورده است - مگه چی شده! کدام یک از ما اشتباه نمی‌کنیم؟ امروز من، فیودوروویچ، از او چشم‌پوشی می‌کنم، فردا او، ایوان ایوانویچ، از من. چه تضمینی دارد که من هم دچار اشتباه نشوم؟ همه چیز به بهترین وجهی مرتب و در آرامش و خوشی است. گفته می‌شود، که آیا یک اشتباه سهل‌انگارانه به امر بزرگ ما ضرر می‌زند؟ اگر هم چنین باشد! به نوعی آن را مهار خواهیم کرد ... ولی این به چه معنی است؟ وقتی ما بلشویک‌ها از همه جهان انتقاد می‌کنیم و با واژه‌های مارکس به آسمان یورش می‌بریم، اگر به خاطر آرامش این و یا آن رفیق بخواهیم از انتقاد و انتقاد از خود چشم‌پوشیم، آیا روشن نیست، که ما هیچ چیز غیر از زوال امر بزرگ خود را انتظار نخواهیم داشت؟ ... آیا تا اندازه‌ی روشن نیست، که اگر ما از درون خود، این تنگنا، این قوم و خویش بازی را در تعیین مسائل مهم ساختمان‌مان ریشه‌کن نمی‌کردیم، از انقلابیون پرولتری بودن دست می‌کشیدیم، و به سقوط حتمی تن می‌دادیم؟"

ما در RW/7 نشان داده‌ایم، که چگونه بوروکرات‌های جدید، با کتاب حزب در جیب، تغییر ماهیت داده و به مردمان تنگ‌نظری تبدیل شدند. استالین در کنگره پانزدهم حزب بلشویک (KPDSU (B)) گفت:

"نتیجه روشن است: اول کپک می‌زنند، سپس کبود می‌شوند، بعد در لجن تنگ نظری گیر می‌کنند و در آخر به یک انسان تنگ نظر استحاله می‌یابند. این راه انحطاط واقعی‌ست."

این بوروکرات‌ها مثل جن از بسم‌الله، از انتقاد و انتقاد از خود می‌ترسند و علیه آن با هر وسیله‌ی مبارزه می‌کنند. مالنکوف در گزارش (Rechenschaftsbericht) به کنگره نوزدهم (KPDSU (B)) به این مسأله اشاره نمود:

"در سازمان‌های حزب هنوز هم پیش می‌آید، که به نقش انتقاد و انتقاد از خود در زندگی حزب و دولت کم بها داده می‌شود و مجازات و تعقیب به خاطر انتقاد کردن مجاز می‌گردد. به کرات با مسؤولینی برخورد می‌کنیم، که بی انتها، وفاداری خود را نسبت به حزب، فریاد می‌زنند. اما در واقع انتقاد از پائین را هیچگاه تحمل نمی‌کنند، آن را تحت فشار قرار می‌دهند و از انتقاد کننده انتقام می‌گیرند. رفتار بوروکراتیک نسبت به انتقاد و انتقاد از خود در موارد بسیاری به امر حزب زیان‌های فاحشی وارد آورده است، ابتکار عمل سازمان‌های حزبی را خفه می‌کند، اقتدار رهبری را نزد توده حزبی به خاک می‌سپارد و رسم و عادت ضد حزبی بوروکرات‌ها را مرسوم می‌نماید.

حزب مجاز نیست از نظر دور بدارد، جائی که انتقاد و انتقاد از خود نادیده گرفته می‌شود، آنجا که کنترل توده بر فعالیت سازمان‌ها و مؤسسات فروکش کرده است، ناگزیر چنین پدیده‌های نفرت انگیزی مثل بوروکراتیسم، تنبلی و حتی ریزش بعضی از بخش‌های دستگاه ما، ظاهر می‌شود. طبیعی است که چنین پدیده‌هایی نزد ما خیلی گسترده نیستند."

مالنکوف در آخرین جمله اشتباه می‌کند، زیرا نه تنها دستگاه حزبی توسط چنین پدیده‌هایی مورد تهاجم قرار گرفته، بلکه در بین توده‌ها نیز انتقاد و انتقاد از خود مدت‌هاست از بین رفته است، والا بوروکراسی نمی‌توانست قدرت را به این سادگی غصب کند و سرمایه‌داری را در اتحاد شوروی احیاء نماید. ما در RW/8 (S. 107/108) دو نوع برنامه ریزی و کنترل اجرا را در مقابل هم قرار دادیم. در زمان استالین بر اساس

مرکزیت بوروکراتیک برنامه ریزی می‌شد و کنترل از بالا هر چه بیشتر روی صحنه می‌آمد. برنامه تبدیل به بت می‌شد، اجرا نیز در تحت هر شرایطی با دستکاری و حقه بازی انجام می‌گرفت و با سود مادی در هم تنیده می‌شد. در راه انقلابی شماره ۸ - صفحه ۱۰۸ چنین آمده است:

"برنامه ریزی بوروکراتیک چه مفهوم و عواقبی دارد؟ تحقق برنامه تحت هر شرایطی، به عنوان تنها معیار سنجش موفقیت کارخانجات. تحقق بیش از حد برنامه، امتیازات مادی‌پی را در شکل پاداش ویژه برای کارگران و کارمندان، ولی بیش از همه برای مدیر کارخانه به همراه دارد. اگر برنامه تحقق نیابد، پاداشی هم پرداخت نمی‌شود و در عین حال مزد کمتر را در پی دارد.

برنامه ریزی بوروکراتیک و کنترل از بالا در رابطه با اجرای کامل برنامه به عنوان یگانه معیار، عواقب فاجعه باری را به دنبال داشت. مسئولین کارخانجات به خاطر رسیدن به امتیازات مادی، شیوه‌های هوشمندانه‌یی اتخاذ می‌کردند.

با وجود این که کارگران در برنامه ریزی و کنترل آن به عنوان مشاور شرکت نداشتند، آن‌ها را نیز در برنامه ریزی نادرست و کمبودهای اجرایی آن مقصر می‌شمردند. در هر حال آن‌ها برای این که مزدشان به خاطر از دست رفتن پاداش تقلیل نیابد، در مقابل دستکاری‌های مسئول شرکت، سکوت می‌کردند. این امر اخلاق پرولتری و شعور سوسیالیستی را به خاک می‌سپرد. بالاخره دروغ و حقه بازی، هدر دادن مواد و نیروی کار، خود داری از سرمایه گذاری‌های لازم، ارائه‌ی اطلاعات نادرست در مورد مخارج کارخانه و ظرفیت تولید، نقصان دادن کیفیت و غیره، دستور کار روزانه بود.

این وضعیت می‌توانست به موقع تصحیح شود، اگر انتقاد توده‌یی همچون طوفان، کشور را صفیر زنان می‌پیمود، تمام کمبودها، نابسامانی‌ها و مفاسد را با خود می‌برد و برنامه ریزد بر اساس مرکزیت دمکراتیک با کنترل توده‌یی از پائین را به جای برنامه ریزی مرکزی بوروکراتیک می‌نشانند و بوروکرات‌های متکبر به جوابگویی و ادار می‌شدند.

فقط یک جنبش "انتقاد و انتقاد از خود" همه جانبه و قدرتمند می‌توانست از کودتای دارو دسته خروشچف و احیای سرمایه‌داری جلوگیری کند. این به معنای یک انقلاب فرهنگی به گستره‌ی یک انتقاد غیر قابل مقاومت توده‌یی است، همان طور که در چین انجام شد. اما با نابودی گام به گام اخلاق پرولتری و آگاهی سوسیالیستی در اتحاد شوروی، انتقاد و انتقاد از خود اصولی و دیالکتیکی نیز از دست رفت. انتقاد در نهایت در مورد چیزهای جانبی، به صورت رسمی اداری، بدون محتوا و نیرو انجام می‌شد، و انتقاد از خود به صورت ظاهری اکثراً جهت زیبایی کلام بود، و در حقیقت برای پاشیدن خاک به چشم دیگران، ناصادقانه و ریاکارانه انجام می‌گرفت. نیروی تحرک ساختمان سوسیالیسم فلج و انتقاد و انتقاد از خود اصولی و انقلابی محو می‌شد. با احیای سرمایه‌داری، انگیزه‌ی سرمایه‌دارانه، سودجویانه و مادی، جای نیروی محرکه سوسیالیستی را گرفت.

۴- انتقاد و انتقاد از خود به عنوان اساس ایدئولوژی و فرهنگ سوسیالیستی

انتقاد و انتقاد از خود فقط نیروی محرکه ساختمان اقتصاد سوسیالیستی، یعنی رشد زندگی مالی نیست، بلکه تا حد تعیین کننده‌ای نیز بر زندگی معنوی تأثیر می‌گذارد. بدون انتقاد و انتقاد از خود، جهان بینی سوسیالیستی ناتوان، یک شمشیر بدون تیغه و مجموعه‌یی از واژه‌های بی جان است. اما جهان بینی سوسیالیستی از طریق انتقاد اصولی و انقلابی بر علم و فرهنگ بورژوازی پدید آمد و رشد نمود. ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی به ویژه به واسطه جوهر انتقادی‌اش مشخص می‌شود. استالین در «آنارشیزم یا سوسیالیسم» (آثار استالین - جلد اول - صفحه ۲۶۵) توضیح می‌دهد:

"دیالکتیک بر آن است، که هیچ چیز جاویدان در جهان وجود ندارد، همه چیز در جهان گذرا و متغییر است، طبیعت تغیر می‌کند، جامعه تغیر می‌کند، اخلاق و رسومات تغیر می‌کند، مفاهیم عدالت تغیر می‌کند، خود حقیقت تغیر می‌کند، از این رو دیالکتیک همه چیز را نقادانه می‌نگرد، به همین جهت نیز حقیقت ثابت لایزال را رد می‌کند."

کاربرد متد دیالکتیکی همانند انتقاد و انتقاد اصولی و انقلابی است. متد متافیزیکی نهایتاً انتقاد و انتقاد از خود ظاهری و دگماتیکی را می‌شناسد. ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی بدین جهت زنده، انفجاری و انقلابی است، که اساس‌اش انتقاد و انتقاد از خود اصولی و

دیالکتیکی است. تا زمانی که انتقاد و انتقاد از خود غلبه دارد، جهان بینی سوسیالیستی غیر قابل فتح بوده و غلبه ناپذیر است.

ایدئولوژی و فرهنگ بورژوازی فقط در دوره‌ی سرمایه‌داری رشد یابنده، در مبارزه علیه فئودالیسم، انتقادی بود. ایدئولوژی و فرهنگ بورژوازی امروزه، انتقاد و انتقاد از خود واقعی را نمی‌شناسد، این، نه با انتقاد مردم بلکه با سود طلبی بورژوازی، مهور گشته است، لذا محافظه کار، ارتجاعی و دکماتیستی است. ایدئولوژی بورژوازی در مبارزه علیه جهان بینی سوسیالیستی، نه نقد واقع بینانه، بلکه تحریف، تهمت و تحریک را می‌شناسد.

برای فرهنگ، ادبیات و هنر سوسیالیستی انتقاد و انتقاد از خود اساس است. فرهنگ سوسیالیستی در مبارزه علیه فرهنگ ارتجاعی پدید آمد و رشد نمود. هیچ فرهنگ همه جا معتبر و انسانی وجود ندارد. هر فرهنگی طبقاتی است و سیاست مشخصی را تعقیب می‌کند. مائو تسه‌دون در «جنبش ۴ ماه مه» می‌گوید:

«این فرهنگ ارتجاعی به امپریالیسم و طبقه اربابان فئودال خدمت می‌کند. این فرهنگ باید درهم شکسته شود. بدون درهم شکستن آن، نمی‌توان فرهنگ جدیدی را بنا کرد. بدون پاره کردن کهنه، نمی‌توان چیز جدیدی را ساخت؛ اگر راه کهنه سد نشود، نمی‌توان راه را برای نو باز کرد؛ اگر جلو کهنه گرفته نشود، نو به پیش نمی‌رود. مبارزه بین فرهنگ نو و کهنه مبارزه‌ای است بین مرگ و زندگی. فرهنگ نوین انعکاس سیاست و اقتصاد نوین است در زمینه ایدئولوژیک و به سیاست نوین و اقتصاد نوین خدمت می‌کند.»

بدون انتقاد و انتقاد از خود اصولی و انقلابی، هیچ مبارزه جدی علیه فرهنگ بورژوازی نمی‌تواند وجود داشته باشد. مائو تسه‌دون می‌گوید:

«انتقاد و انتقاد از خود مهم‌ترین وظیفه‌ی ادبیات و هنر است.»

سیاست، ادبیات و هنر متقابلاً بر هم تأثیر می‌گذارند. ادبیات و هنر باید تابع سیاست با باشد اما بر سیاست تأثیر بگذارد. انتقاد اصولی بر ادبیات و هنر باید در درجه اول بر محتوای سیاسی و در درجه دوم بر شکل هنر آن صورت گیرد. این انتقاد باید دیالکتیکی باشد. مائو تسه‌دون در سخنرانی در محفل ادبی و هنری بین‌آن در ۱۹۴۲ می‌گوید:

«ما نه فقط معيار انتزاعی و مطلقاً غير قابل فهم سياسی را، بلکه معيار انتزاعی و مطلقاً غير قابل فهم هنری را نیز رد می‌کنیم. هر طبقه‌ی در هر جامعه طبقاتی معيار سياسی و هنری مخصوص به خود را دارد. اما هر طبقه‌ی در هر جامعه طبقاتی معيار سياسی را در درجه اول و معيار هنری را در درجه دوم قرار می‌دهد...»

ویژگی عمومی ادبیات و هنر تمام طبقات استثمارگر در مرحله‌ی سقوط، تضاد بین محتوای ارتجاعی سياسی و شکل هنری آن است. البته ما خواهان یگانگی بین سیاست و هنر، یگانگی محتوا و شکل، یگانگی محتوای انقلابی سياسی و شکل تا حد امکان تکامل یافته‌ی هنری آن هستیم.»

ادبیات و هنر بورژوائی به بورژوازی حاکم خدمت می‌کند، بر عکس، ادبیات و هنر سوسیالیستی می‌بایست به خلق خدمت کند، زندگی توده‌ها را منعکس کند و سطح فرهنگی آن را ارتقاء دهد. توسط انتقاد و انتقاد از خود از سوی مردم به کارهای هنرمند، دائماً به آن‌ها راه درست نشان داده می‌شود و مشوق توانائی بالاتر آنان می‌گردد. و نیز به وسیله انتقاد و انتقاد از خود اصولی به آثار ضد خلقی ادبی و هنری، که تأثیرشان همانند گیاهان سمی است و اخلاق پرولتری و آگاهی سوسیالیستی را به خاک می‌سپارد و متلاشی می‌کند، قاطعانه مبارزه می‌شود. در این مورد مائو تسه‌دون در «نامه در مورد شعر» می‌گوید:

«مصمناً پرهیز از انتقاد و شاهد بی عمل گسترش دیدگاه‌های غلط و تهاجم آن به اطراف شدن، صحیح نیست. به اشتباهات می‌بایست انتقاد شود و با گیاه‌های سمی هر کجا و هر زمان که می‌رویند، مبارزه گردد. اما چنین انتقادی نباید دگماتیستی و متافیزیکی باشد، بلکه باید دیالکتیکی به آن پرداخت. آنچه که ما احتیاج داریم، تحلیل علمی و مدارک کاملاً قانع کننده است. با انتقاد دگماتیستی هیچ مسأله‌ی حل نمی‌شود. ما علیه همه گیاهان سمی مبارزه می‌کنیم، اما باید بین گیاهان سمی واقعی و گل‌های معطر فرق گذاشت. ما باید همراه خلق یاد بگیریم، محتاطانه این فرق را قائل شویم، و متد صحیحی را جهت مبارزه با گیاهان سمی برگزینیم.»

بدین ترتیب هنرمندان در جریان انتقاد توده‌های مردم تربیت می‌شوند و دوست از دشمن جدا می‌گردد. اما برعکس با گسترش انتقاد و انتقاد به ویژه در محتوای آثار هنری، آن‌ها نقش تربیتی ایفا می‌کنند، زیرا همان طور که مائو تسه‌دون می‌گوید:

«توده‌های مردم نیز عاری از کمبود نیستند. اما این کمبودها می‌بایست با ابزار

انتقاد و انتقاد از خود در مردم برطرف شود، و چنین انتقاد و انتقاد از خودی

یکی از مهمترین وظائف ادبیات و هنر است.»

لذا کار برد اصولی، دیالکتیکی و انقلابی انتقاد و انتقاد از خود، اساس جهان بینی و فرهنگ سوسیالیستی است. ما در RW/9 نشان داده‌ایم که چگونه فرهنگ و جهان بینی سوسیالیستی توسط رهبری رویونیستی در اتحاد شوروی، سیستماتیک تخریب شد. این امر تابع تغییر بنیان اقتصادی، احیای سرمایه‌داری، بود، اما فقط به این دلیل ممکن گردید، که پیش از آن، انتقاد و انتقاد از خود به عنوان قانون تکامل حزب و به عنوان اساس جهان بینی و فرهنگ سوسیالیستی تضعیف و نهایتاً منسوخ گردید.

احیاء سرمایه‌داری در اتحاد شوروی دست در دست با تخریب سیستماتیک فرهنگ و جهان بینی سوسیالیستی و جانشین کردن آن با ایدئولوژی و فرهنگ بورژوازی صورت گرفت. برای این منظور سرکوب و سرانجام حذف انتقاد و انتقاد از خود اصولی و دیالکتیکی اقدامی الزامی بود. از این روند اهمیت فوق‌العاده‌ی انتقاد و انتقاد از خود دیالکتیکی - انقلابی آشکار می‌گردد. کم بها دادن به آن، به هر نوعی، خطرناک است. هر کمونیستی باید درک کند، که اصل انتقاد و انتقاد از خود دیالکتیکی - انقلابی برای موجودیت و تکامل حزب انقلابی طبقه کارگر و به همین ترتیب برای کسب قدرت پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم، تعیین کننده است. همه ما باید کار برد اصولی، دیالکتیکی و انقلابی انتقاد و انتقاد از خود را یاد بگیریم.
